



[illegible]

یک صنف اند و در آن صنف دیگر اولاد اند هر چند پادشاه روزی که آن وقت
 است بر العبد و هر چه از آنها پدید و ماوریه است می بریزد و چون او صنف
 مال صنف ثانی نیست هر چند پادشاه را ماوریه است تا نیمه پس بجهت پدید و او خواست
 و آن نیز دو صنف است اما صنف اول که اجلا و درین برادران پدید و ماوریه
 و پدید و ماوریه است و هر چند بالاتر روند و اما صنف ثانی پس کلا که اند و ماوریه
 از آن برادران خواهران اند هر چند پادشاه و ندخواه اعیانی باشند یعنی زبید
 و یک ماوریه خواهر اخیانی یعنی از یک ماوریه و پدید باشند بدین وجه که زنی را و ماوریه
 یکی بجهت غارت و دیگری خوشکاری کرده باشند و از هر یکی اولاد و هر چه
 باشد خواهر علای یعنی از یک پدید و ماوریه باشند لیکن بشرطیکه برادران اعیانی
 موجود نباشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی از دو صنف مانع البعد صنف دیگر نشود و اگر
 اقرب صنفی مانع البعد همان صنف می شود و مکرر یک مسئله اختلاف است چنانکه خواهد بود
 و اما مرتبه ثانی که پس اعیان و احوالی اند یعنی برادران خواهران پدید و ماوریه
 و درین طبقه دو صنف بشرطیکه صنف اند و تعدد نیست مگر با اختلاف حصص و احکام
 پس اقرب هر صنف مانع البعد صنف دیگر درین مرتبه می شود و مکرر یک مسئله اجماعیه
 که این عم للابوبین حجاب عم للاب میشود و در فرج آن اختلاف است و قسم ثانی سبب
 است و آن برادر و کونه است یکی از وجوه و دیگری ولاد و آن در اصل لغت عبات
 است از قرب و اتصال و مراد از آن درین مقام بحسب اصطلاح اقرب یکی از دو شخص
 است که با غیر تو است نسبی و بغیر از و از سببی بر وجهی که در شرح موجب و را

نخست کسب میسر باشد و اگر نه و انهم سه مرتبه وار و علی الحضور و ترتیب و ترتیب مرتب
 ملحوظ بداند که اولی و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم
 و الا اینست و محقق شود که علی الحضور و ترتیب و ترتیب مرتب و ترتیب مرتب و ترتیب مرتب
 خواهد آمد از آنکه اولی و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم
 جمع میشوند و معنی سیم از مرتب بالغ و واجب بعد از زوجین از ارت نلی تواند شد
 و قسم گاهی که دلالت با اقارب نسبی مجتمع میشوند و آنست که جمیع درج آن حاجت
 که در مرتبه باشد فایده ثانیه در بیان فروض و سهام مقدره و در وقت بد آنکه
 در قرآن مجید شش فرضیه بطرح دارد گشته و فرضیه اول نصف و آن برای
 کس نسبی گشته یکی شش یعنی هرگاه زنی بیسر و اولادی از بطن خود هر چند
 بائین تر و دندند شده باشند پس حصه شوهر از مال او بمقدار نصف متر و الا
 و دوم دختر واحد پس هرگاه پدر یا مادر دختر بیسر و نصف مال او بنا بر فرض جز
 میرسد سوم خواهر واحد است چه خواهر هرگاه و در بی اقرب از او نباشد نصف مال او
 بیسر می بر و هرگاه خواهر اعیانی باشد با اعلانی که حصه قوم ربع است و آن
 مفروض شده است برای زن یعنی هرگاه مردی بیسر و تنگ در عقد دوام داشته
 یا در عقد منقطع باشد و میراث بکند از مالی که شوهر و فرزندی نگذاشته باشد اگر از
 بطن غیر این زن باشد هر چند بائین تر و پس ربع مال بآن زن خواهد رسید
 زن هیچ بماند آن و تفصیل نیز خواهد آمد در بابی که در وقت که زنی بیسر و فرزندی
 از شوهر خود دارد هر چند از شوهر باقی باشد و هر چند بائین تر و در فرضیه سوم

فمن بعد ان فرضه زن است در صورتیکه کسی از اولاد غیر متوفی و غیر وارث باشد
و آن زن در فرض چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
بهر قدر که باشد هر چند مخصوص بر کسی باشد یا بر چند نفر باشد و اگر کسی از اولاد
نابت شده که نقد و نبات مطلقاً باعث استحقاق دولت نیست و همچنین دو نفر
و زیاده هرگاه از یک پدر و مادر باشند با فقط از پدر باشد فرض یک نفر است
و آن فرض مادر است هرگاه منبت اولاد نداشته باشد و اخوة عاصبه نباشند
و فرضیه برادران مادری است هرگاه متعدد باشند فرضیه شلیم بر منبت و یک نفر
هر یک از پدر و مادر است در صورتیکه کسی از اولاد منبت موجود باشد و آن نزل و
فرضیه مادر است در صورت حجت اجوة و همچنین فرضیه تکانه الام است هرگاه مکتفوا
مرد باشد خواه زن منبت فروض مخصوصه علی افراد الکن و جوه استحقاق مطلق
وارث منحصر در آن منبت چه مطلوب و وارث بهر چهار قسم است اول آنکه وارث میشود
بفرض فقط و آن کسی است که حق تعالی در کلام مجید برای او حضور پس سبحی فرموده
و تفصیل آن گذشت دوم آنکه وارث میشود بفرض فقط و آن کسی است که وارث
میشود بموجب کرمه اولی الارحام مانند احوال و اعمام سوم آنکه وارث میشود بکای
بفرض بکای اجزائت و آن پدر است و دختر اگر متعدد باشند و همچنین خواهر بزرگ
بسیار و بیع الولد وارث میشود بفرض و بدون ولد وارث میشود بفرض و دختر
وارث میشود با بزرگان بفرض و نیز ایشان بفرض و خواهران پدری وارث

نحوه و جهت و غیره و در این صورت که فرضیه برای آنست که
دوای آن که یکی از یک سو و از سوی دیگر که نصف به خود و یک
سوی دیگر و باقی را از یک سو و از سوی دیگر که نصف به خود و یک
سوی دیگر جمع شوند و یکی از یک سو و از سوی دیگر که نصف به خود و یک
سوی دیگر باشد این اجمال پذیر است که شش هم مفروض در هرگاه در شش ضرب
در شش می شود پس سرده صولت از آن جمله صحیح است اول اجتماع نصف به نصف
چون دو واحد پدری بی آنکه برادری موجود باشد دوم اجتماع آن با ربع
مثل زوج و خواهر پدری و مثل شوهر و دختر و احد سوم اجتماع با مثل زن چون زوج
و دختر و احد چهارم باشد با مثل زن شوهر و مادر و مثل شوهر و متعدد و من کلامه الام
پنجم باشد من گوزج دو احد من کلامه الام و کتبش مع احد الابون ششم ربع
با نشان چون شوهر و دو دختر و شش با مثل زن چون زوج و مادر و شش با مثل زن
زوج و دیگر از کلامه الام گوزج با نشان چون زن دو دختر و شش با مثل زن
و احد الابون یا فرزند باز هم اجتماع نشان با مثل زن چون او خواهر پدری و خواهر
مادری و و از دهم باشد من کتبش مع احد الابون سیزدهم سدر مع
السدر چون پدر و مادر و اولاد و باقی مکرر شده با مادر و متعدد و اجتماع آن از
جهت عدم امکان اجتماع با مثل زن ربع و من که سخن قال آن جمع نمی تواند بود
ربع و شش مرد است با اولاد زن و حصه زوج است در صورتیکه اولاد مرد موجود
باشد و همچنین و حقوق بشر طبق صورتی که در اولاد و اجتماع از جهت نام

[illegible]

فایده را به بدانکه این فرض در حقیقت از قسم کسور است و کسر در صورت
مستقیم و در مخرج از اجزای معین شئی واحد و کجب اصطلاح اهل حساب عدوی است
مضاف در صورت سیوی عددی دیگر که آنرا واحد فرض نموده باشند باینجه
مضاف در صورت سیوی عددی دیگر که آنرا واحد فرض نموده باشند باینجه

بر چند قسم است که منطبق و آن کسور ششده شده است که نامی برای هر واحد از آن
 تعیین است که لفظ بآن کسور واسطه آن هم میگویند و اسم خاص یکی
 آن تعیین نیست و این غیر کسری است که خاصه متعارف است چه آن را هیچ و چه پنجاه
 نمینوایند و بخلاف کسری که باقی که اکثر التفسیر بحر زوی از اجزای دوازده گانه و
 و مثلاً آن یعنی شصت و ابلی که و مخرج بر تیران کرد و در ناخن فیه حاجت باین کسور منطبق
 میشود و بخلاف همی مقداری که غرضی از آن در ریاضا تعلق نیست و منطبق نباشد یا
 و منقسم میشود و بفر چون نصف و جزوی از یازده جز و معطوف چون نصف و ربع
 و جزوی از یازده جز و جزوی از سیزده جز و مکرر چون سدسان و ثلثه اربعه
 و جز و از یازده جز و مضاف مثل نصف اثلث و جزوی از یازده جز و یازده
 خیزده و مخرج کسور سه و ده شده و بر سه جمود مذکور است و لکن در صورت اجتماع کسور
 معطوفه مختصیل مخرج مشترک محتاج بصنایق قانون می باشد و طریقی نیست که اولاً محتاج
 مفردات را اعتبار کنند و به پند که آیا متماثل اند یا متوافق و متباين اند یا متضاد
 چه اعداد از این نسبت چهار گانه بیرون نیست پس اگر هر دو عدد مساوی هم باشند
 متماثل اند و اگر کم و زیاد باشد پس اگر اقل اکثر افنا کند یعنی هرگاه اقل را
 از اکثر طرح کنند بدو مرتبه یا برات عدیده از اکثر چیزی باقی نماند پس متضاد
 الا اگر عددی ثالث غیر واحد مضنی هر دو باشند چون شش و چهار که هرگاه دو تا دو
 از آن ساقط کنند هیچ باقی نمی ماند و چون نه و دوازده که هرگاه سه تا سه از آن
 ساقط کنند چیزی باقی نمی ماند پس متوافق اند و این نسبت را توافق میگویند و گاه است

که عدد و ثالت را اعم بگیرند از عدد و یکم معارضه بین باشد و از عدد و یکم متحد باشند باطل
 اقل این معنی را توافق نامند و اعم بگیرند و این اعم است از توافق و کاه است
 که در عدد و ثالت معارضه طریق است و شرط یکدیگر است و این خارج میشود و این توافق
 بالعمی الاخص میگویند و در اینجا بقدر تقابل معنی تکلیف است و یکم در فراغ و
 مناسبات و بعضی مواضع تدخل احتیاج باعتبار توافق بالعمی الاخص میشود و تکلیف
 فی العمل و سنشیه الیه و این عدد و ثالت را عادتاً میگویند و هرگاه و وعد و یا زیاد
 متعنی باشد اعتبار با کثر آن میباشد و کسر را که این عادتاً خارج آن باشد و وقت معارضه
 گویند پس در مثال اول توافق بال نصف است بعلت آنکه در توضیح نصف است و در
 دوم توافق بالثلث چه سه خرج ثلث است و همچنین جز و فی عبارت است از خبری که
 از یکی از این متوفضین گرفته شود و علی سببه توافق و اگر غیر از واحد که عاوجه اعداد است
 مادی مشترک بین آنها نباشد پس آن هر دو متباین اند بلکه واحد هر چند بنا بر مشهور احوط
 اعداد نیست لکن در عرف و حساب اکثر اوقات واحد را در عددی شمارند و از این بیان
 است که در عدد و ثالت قید غیر الواحد افزوده اند و واحد را بنا بر این مباین جمیع اعداد
 میدانند که مذکور اقلیدس و تامل متماثلان ظاهر اند که در شناختن آن حاجت بعاطفه
 نیست و اما بواقعی پس شناخته میشود باین طریق که اکثر را اقل قسمت کنند پس اگر چیزی
 باقی نماند پس متماثلان اند و اگر چیزی بماند که اقل باشد از مقسوم علیه و اکثر از مقسوم
 پس مقسوم علیه را بر باقی قسمت میکنند و اگر چیزی کمتر از آن باقی بماند پس باقی اقل
 بر باقی ثانی قسمت کنند و همچنین تا آنکه هیچ چیز باقی نماند و این عمل کاشف میشود و از آنکه

عدد آن متوافق اند و مستوف علیه اخیر عا و مشترک است و اگر واحد باقی بماند و این تیان
 است و هرگاه نسبت مخارج را شخص نمایند پس ملاحظه کنند و مخارج را از مخارج که معطوف
 پس اگر تیان باشد یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر متوافق باشند پس جزو یکی
 یکی از آن را در عین دیگری ضرب نمایند تا اگر متداخل باشند اکتفا بر اکثر کنند پس اگر
 مخارج که معطوف زیاد و بر و نباشد آنچه حاصل شده مخارج مشترک خواهد بود و اگر
 زیاد باشد پس این حاصل را با مخارج کسرها را اعتبار کنند و عمل کنند تا آن مثل آنچه گذشت
 و علی بن ابی طالب پس آنچه حاصل شود همان مطلوب است پس در تحصیل مخارج کسرها و
 در سه ضرب کنیم التیان حاصل ضرب را که شش است و نصف را بعد ضرب می نمایم این نسبت توافق
 و حاصل ضرب را که دوازده است و در سه بعثت تیان پس شش حاصل میشود و شش حاصل
 است و در آن پس اکتفا کردیم شش و ضرب کردیم آن را در سه بعثت تیان پس حاصل
 چهار صد و شصت و آن با ثانیه توافق بر بیع دارد پس ضرب کردیم آن را در دو و ثانیه
 بیع شش است حاصل شد شصت و چهل و آن با ثانیه توافق با ثلث دارد پس ضرب کردیم
 آن را در سه و ثانیه پس بدو هزار و پانصد است خواهد بود پس در آن و آن است پس اکتفا بر آن
 نمودیم بهو المطلوب این است طریق میشود و استخراج مخارج مشترک و پنج هزار الدین
 علیه الرحمه در خلاصه می فرماید و از برای تست اینکه اعتبار کنی مخارج معروضات کسر
 معطوف را پس آنچه از جمله آن مخارج داخل در مخارج دیگر باشند پس آن را ساقط کن
 اکتفا کن بر اکثر و آنچه نسبت توافق با دیگری داشته باشد عوض آن جزو یکی از اکثر
 و این جزو نسبت دیگر مخارج میدهد اگر متداخل باشد ساقط کنی و اگر توافق با دیگری

و در میان نباشد یا نباشد لکن سبب ارتقاء آن تصحیح سهام فرضیه برزورثه و یکم غیر فرضیه
 باشد نه اصل فرضیه مفروضه و کتاب الیراث را کتاب فرائض ازین راه میگویند یا
 تعلیقا لکفروض علی غیر یا عدم تخصیص و منها مینها و هرگاه این اوستی پس آنکه
 فرضیه یعنی خرج فروض و سهام این سه نوع بیرون نیست نوع اول آنکه بقدر حصص
 ورثه باشند و این بر دو قسم است قسم اول آنکه خرج فرضیه منطبق باشد بر عدد رؤس
 و در نتیجه پس انکساری را لازم نیاید چون خواهر بدی و شوهر هر حصه هر واحد بنا بر
 نص کتاب میبخشد است و خرج آن وراثت و استحقاق هم دو تا هر یک یک واحدی را از
 اثین میگیرد و بقیع تقسیم من غیر کسر و لا انکسار قسم دوم آنکه اصل فرضیه یعنی خرج رؤس
 زیادتر از سهام و رتبه نباشد لکن بر عدد رؤس رتبه درست منقسم تواند شد پس ضرورت
 آنست که نسبت را اعتبار کنند و میان نصیب عدد رؤس و اکتفای کنند و این عبارتین توافق
 بالحق الامعنی نسبت تدخل را اعتبار نمی کنند بلکه تدخل را راجع بسوئی قرار می
 نهند و چه اگر اشیاع فرضیه که سبب تصحیح آن است بدون آن حاصل نشود و اگر آنها را
 نصیب کمتر باشد و عدد موافق آن اقل در صورت حکم انداختن بر است لیکن چونکه فرضیه
 انکساری ندارد پس مسئله در مجموع بحث خارج خواهد شد و همچنین بصورت مثال پس واجباً
 یلاح کرده و هرگاه این اوستی پس مابین انکسار خالی نیست از آنکه بر فریق واحد است
 یا بر فریق متعدد پس اگر انکسار بر فریق واحد باشد پس بصورت و ادوکی آنکه در میان
 نصیب عدد رؤس نسبت نباشد باشد و کس آن است که عدد رؤس را و اصل فرضیه
 گفته پس آنچه حاصل کرد و آن اصل مسئله است مثل آنکه نوع دوم و برادر است مثل

فرضیه از دست یکی برای رنج و یک برای هر دو بر آورد آن نکرده شود پس در
 که اصل فرضیه است در عدد آنها که دست ضرب می کنند چهار حاصل میشود و از آن
 تقسیم دست میشود و هر چه برای هر دو را قبل از ضرب با آنها هم میرسد از مضروب
 فی الاثنین میدهند که این مقدار حاصل در اصل ضرب که فرضیه صحیح است خواهد بود
 مثل الجوز پنج و ضربه اصل فرضیه نشان شش است که پنج سدس است و پنج ابواب
 که تقسیم میشود بر آنها بدن انگار و چهار تا که باقی است نصیب پنج و خمر است بر آنها که
 پس عدد آنها پنج است نصیب شان اصل فرضیه که شش است مضروب شود و الاثنین حاصل
 که بی است فرضیه صحیح است که تقسیم از آن دست می آید و هر چه بر واحد از فرضیه اصل
 میرسد مضروبانی خمر از فرضیه صحیح خواهد بود پس این ابواب را بقای هم ده هم خواهد بود
 و برای اختصار است لکن به آنست که این ربع صورت دوم آنکه نسبت توانی باشد یعنی
 عدد در اصل فرضیه و در نصیب ضرب میکنند حاصل اول فرضیه صحیح خواهد بود و حاصل ثان
 نصیب را با عدد از این فرضیه نشان این است که یک برادر را در می آید و برادر اعیانی
 وارث باشند پس اصل فرضیه نشان خواهد بود یک هم برادر را در می خواهد پس یک
 غیر انگار پنج هم برادران اعیانی و آن نکرده میشود و بر عدد و پس آنها که ده است
 است و در شش تا که اصل فرضیه است و دوازده میشود پس برادر را در می آید از آن و مضروب
 او اصد فی الاثنین برادران اعیانی ده مضروب نصیب باقی فی الاثنین خواهد بود پس
 الکفایه مثل ابواب شش و خمر اصل فرضیه چنانکه گذشت شش تا و دو تا که نصیب ابواب است

غیر از هر چه با آنکه نصیب است بر عدد آنها که شش است منقسم شود و گن توافق بالصف دارد
 پس خبر و وقتی عدد و در آن نصیب اصل فرضیه ضرب کرد و میشود حاصل ضرب که بعد از آن
 تقسیم از آن صحیح میشود شش تا که ثلث است تا بر این بسوی منقسم خواهد شد و در آن واتی بجا
 سه که منتهی باشد اگر آنکه سه بر این یک فریق باشد پس از آن قسم است یکی آنکه هر
 آنکه و نصیب هر فرضیه می شود و دیگر آنکه با آنکه سه بر این نصیب فریق واحد باشد
 بعض فریق نصیب شان منقسم باشد و بر هر قدر یازده و شش بر این مثبت شش اول آنکه نصیب
 بر فریق متن منقسم به هم بعد و در این شان توافق نداشته باشد آن پنج صورت دارد یکی آنکه
 هر فریق با عدد و فریق دیگر متساوی باشد و حکم آن است که آنکه نامیند بر واحد
 العدون و الا عد او و ضرب کنند آنرا در اصل فرضیه شش تا که سه بر او را در شش
 سه بر او را بری و ارباب باشد اصل فرضیه شان سه تا خواهد بود و ثلث آنکه نصیب اخوة مادر
 است چنانکه درین فرضیه یکی است و و ثلث که حق اخوة پدری است و و است و عدد
 بر و فریق سه تا پس آنکه آنکه سه بر فریقین او خواهد شد و بسبب شش عدین بر ضرب حاصل
 فی الفرضیه اکتای کنند فریق الی تسعة یصح و تقسیم ثلث آن سه است بر سه نفر اخوة
 مادری با آنکه منقسم خواهد شد و شش شش است بر سه نفر اخوة پدری تقسیم آن سه
 می آید هر یکی و سهم یک و صورت دوم آنکه عدون اعدا و متداخل باشند حکم آن است
 که بر عدد اکثر اکتا نمایند و آنرا در اصل فرضیه ضرب کنند تا شخصی بهر دو وراثت او سه بر او
 مادری و شش بر او پدری باشند چون عدد اولین اعدا و آخرین متداخل دارد اکتا که اگر
 کثیر شش است و در اصل فرضیه که سه تا است ضرب کردیم به حاصل شش تا که ثلث

مرتفع است برای اخوة موسی خواهد بود و دوازده برای اخوة پدري هر یکی از فریقین در نا
 و نه نایک و گدازی الکفایه و لکن فساد این کلام بر علامت محجب خواهد بود و اول این مثال از
 موضوع بحث خارج است چه کلام در صورتیست که میان نصیب عدد و هر فردی توافق نباشد
 و در مثال عدد و اخوة پدري که شش است با نصیب شان از اصل فریضه که دوازده است
 توافق بالمعنی الاعم دارد پس از این فیه خارج باشد و این صحیح فریضه از سجده نهایی
 علی الفاسد است چه فریضه در مثال از نه صحیح میشود چه یکم توافق است که عدد و اخوة
 وفق بر کرد و اندرین بجای شش عدد را عدد کند و چون که در میان عدد و اخوة تا دسی و
 این جزو وفقی تا آن است پس ضرب عدد ها در اصل فیه کافی خواهد بود و سلبه تسعة لا غیر
 و هر چون شش بعد پس شال صحیح این است که فرض شود که شخصی مرده است و چهار زن است
 پس هر که شش به اصل فریضه شش است که پنج زن است و آن که نصیب از و آن است
 و احد است نصیب هر آن هفت است و هر واحد نصیب فریقین با عدد و روس شان آن است
 و بین عددین اصل پس تقابل کنیم و آن شش است و شش است و شش است که اصل فریضه است
 ضرب بگیریم شش و چهار اصل میشود شش و بهم از آنجا که نصیب از و آن خواهد بود و کل شش
 همان پنج و شش حق هر آن کل منهم بقره و شش سوم آنکه عددین یا عدد با هم توافق
 باشد نه نصیب با عدد پس اگر توافق در میان عدد باشد حکم آنست که وفقی امد العیون
 نفس عدد آخر ضرب کنند و حاصل ضرب را در اصل فریضه و اگر توافق در میان چند عدد
 باشد جزو وفقی عدد اول را در عدد ثانی و حاصل را و وفقی عدد ثالث ضرب کنند اگر حاصل
 اول با عدد ثالث توافق داشته باشد و اگر عدد اول داشته باشد تقابل اکثر نماید و اگر

اگر نائل داشت باشد اقطاب بعد از علی هذا القیاس پس آنچه درست است از اول اصل هر چه شش باشد شش
 ضرب کند پس آنچه حاصل شود تقسیم از آن صحیح خواهد بود و مثال محض در صورت اول این
 است که از اول چهار باشد و بر آن شش نصیب از اول یکی است از آنکه شش نصیب بر آن
 سه نصیب هر دو با عدد و در شان میان است و عدد وین با هم توافق نصف و این در
 چهار را در شش حاصل را در شش ضرب کردیم خود شش حاصل شد و از ده از آنجا یاد رفت
 میرسد کل شش و مابقی که شش است و چهار است بر هر یکی چهار و چهار ده و در صورت
 ثانیا اینست که شش و چهار از شش و شش هم و نه خال را و از آنکه در اصل فریضه و از ده
 نوا بدو ضرب چهار در سه نصیب از اول ربع است که سه باشد و نصیب با محال شش است
 چهار است و باقی که شش نصیب عام و نصیب بر فرق بعد از آن نیست بنابینا از ده و او را هم تقو
 چه عدد از اول چهار است و آن بعد از عام که شش است توافق نصف و از این را بر شش ضرب کردیم
 و از ده حاصل شد و آن توافق ثابت و از این از ده را در سه ضرب کردیم و از آنکه شش حاصل شد
 و نائل چهار از اصل فریضه و از ده است ضرب کردیم چهار شد و حاصل شد و تقسیم از آن صحیح است

میزان ریاضی فیضه سن ۱۲ بهیم سن ۱۴			
عدد فرق	فرق اول از وراج	فرق ثانی اعمام	فرق ثالث احوال
۴	۴	۶	۹
نصف	۳	۵	۴
نسب	تباين	تباين	تباين
النسب بین الاعداد	توافق بالضعف ۲	توافق بالثلث ۳	
الاولی الی الثانی ۲	الاولی الی الثانی ۳	الاولی الی الثانی ۴	الاولی الی الثانی ۵
۳۴	۳۶	۴۰	۴۵
۱۲	۱۴	۱۶	۱۸

عدد و از ده از آنکه شش نصیب با محال شش است
 چهار است و باقی که شش نصیب عام و نصیب بر فرق بعد از آن نیست بنابینا از ده و او را هم تقو
 چه عدد از اول چهار است و آن بعد از عام که شش است توافق نصف و از این را بر شش ضرب کردیم
 و از ده حاصل شد و آن توافق ثابت و از این از ده را در سه ضرب کردیم و از آنکه شش حاصل شد
 و نائل چهار از اصل فریضه و از ده است ضرب کردیم چهار شد و حاصل شد و تقسیم از آن صحیح است

و هرگاه این را دانستی پس بدانکه مفروض آن بود که نصیب هر فرقی با عدد و اوصاف توافق
 نداشته باشد و آن اعم است از تماثل و تدخل و تباین و با آنچه از صورتها فرض کردیم
 و داده تباین است بعین آنکه تماثل نصیب باشد با انکسار جمع نمی شود و المفروض بود انکسار
 و اما تدخل پس از دو حال بیرون نیست یا نصیب اصل عدوت و یا عدد و اصل نصیب ثانی
 مثل تماثل ثانی انکسار و اول رابع بسوی توافق است و یوایی اعم و حاصلش غیر
 نمی آید ثانی آنکه میان نصیبی و عدد هر فرقی یا نصیبی از فرق توافق باشد و من
 است که متوافق را چه فروقی رد کنند خواه توافق در هر فرقی باشد خواه در بعضی و در صورت اول
 اجزائی و فقیه را باید کرد و در صورت ثانی با اعداد مستقله کافی التبان نسبت دهند که آیا
 متوافق باشد داخل یا تباین است یا تماثل چنانکه پس از پنج صورت دارد یکی آنکه اعداد رابع
 رد آنها بخلاف توافق تماثل باشند پس بی صورت می باید که بر ضرب یکی از آن پس فرقی تفا
 نماید ثانی این است که شخصی در دستش دو چیز یعنی چهار زوجه و دو طلقه فی المیزان که
 یکایک میل در باب ابرار است و حکم نوزده اند و شش برادر و در هر یک از برادران پدری
 که داشته و در اینجا دو کس از کسور طلقه از فروض می گیریم آمده چه از راجح حق راجع اند و
 کلامه ام متحق ثلث پس متحق مشترک که مضروب سه در چهار یعنی دوازده است پیدا کردیم
 و این فرقیه اصل است و آن تنگ شود و بر هر یک از فرق ثلثه چه نصیب از راجح از آن سه است
 و نصیب کلامه ام چهار حصه کلامه اصبع و عدد هر واحد نصیب نصیب فرقی اول اوت
 باشد و در و بانانی بالرب و ثالثه بخش نیست و کردیم اعداد را با جزاء و فقیه و در ثلث
 شش ربع نیست و من است پس اعداد و تماثل اند گفتا کردیم بر ضرب و حاصل فرقی

که دوازده است و چهار حاصل شد فلذا از وجع من نه فقره نیست و چهار و کلالة
 ثمانية عشر و الباقية لکلالة الاب سقیم علی حسب عدد سهم من غیر کسر و المطلوب و
 مثال دیگر که توافق نسبت بعض فریق دارو نیست که شخصی دوز و شش برابر اب گذشت
 باشد چه اصل فرضیه شان منصفورت از چهار است مخمخ کسر فردی از ان برای بر وزن
 برای اخوة و نصیب هر دو فریق بعد در وزن شان منکسر است مگر اینکه نصیب این اول باشد
 آنها سمان نصیب فریق ثانی موافق است یعنی اعم با عدد آنها و التوافق بالثالث پس اگر سهم
 شش برابر و ثلث آن باشد و این دوازده و اب حاصل است پس اکتفا کنیم بفریق
 در اصل فرضیه که چهار تا است هشت حاصل شد پس سهم از ان برای هر دوز و هشت
 شش برابر شش برابر و سقیم یک کسر صورت و مگر آنکه عددین با عدد و بعد از و مده خل باشد شش
 است که اکثر از اصل فرضیه ضرب کنند خواه توافق در جمیع انصاء و اعداد و تحقق باشد خواه
 در بعضی و در یخاند خل معتبر است نه توافق بالمعنی الا اعم مثال صورت اولی این است که شخصی
 باشد و شش زوجه و شانزده کلالة ام و ده نفر کلالة اب گذشت باشد پس اصل فرضیه یک سیصد
 دوازده خواهد بود و نصیب از وجع که سیصد است با عدد آنها که شش است توافق بالثالث دارد
 و نصیب کلالة الام که چهار تا است با عدد آنها که شانزده است توافق بر پنج و پنج ثانی باقی که
 نصیب اخوة پدری است با عدد آنها که ده تا است توافق بحسب این بعد از دالی الوفی عدد
 از وجع دو و همچنین عدد اخوة پدری و عدد اخوة مادری چهار تا خواهد بود و هر واحد از این
 ثالث. خلاصه این چهار برادر دوازده هرت یکیم پس شش حاصل میشود و بصریها انقسم
 فلک فریق مضروب نصیبه السابق فی الدربع فلذا از وجع انا عشر و کلالة الاب عشر و

عشر و ن و کلا له الا اعم السه عشر تقسم علیهم بن غیر مثال صورت دیگر چهار زوج و شش زن
 پدری وارث باشند پس اصل فرضیه از چهار خواهد بود یکی که نصیب از و اج است با عدد
 انها سببان است و سه های بانی که نصیب خواهد است با عدد و انها متوافقی شلث پس عدد و اونی
 که سببان نصیب است یعنی چهار با بحال خودش که ششیم و عدد و اخوه را بخبر و وقتی که دو تا
 بر کرد ایندیم و نظر کردیم و میان عددین بعد از دندل یافتیم پس ضرب کردیم اکثر آنرا که
 چهار است و اصل فرضیه که انهم چهار است مبلغ آن شانزده شد و قسمت از ان درست آپس
 منسوخ است و است چهار تا که تقسیم میشود بر آنها بن غیر کسر و برادر از و از و ده کل شش نشان صورت
 سوم آنکه عدد و بعد از و با هم متوافقی باشند تا شلث است که وقتی یکی را در عین دیگری ضرب
 نمایند حاصل را در وقتی عدد ثالث و یکدشتر یکیکه عدد مذکور در محل ضرب سابق داخل
 یابا مثل آن نباشد و حاصل ضرب را در محل فرضیه خواهد انصبا و اعداد همه متوافقی باشد و خواه
 بعضی مثال فرض اول نکته است و چهار زن و است چهار برادر و داری و بجهان برادر
 پدری وارث باشند پس اصل فرضیه از و از و ده است که سلف و سه از ان که نصیب
 از و اج است با عدد و انها متوافقی شلث و چهار تا که نصیب خواهد است با عدد و انها متوافقی
 بر بع و پنج تا که نصیب خواهد است پدر است با عدد و انها که توافقی بخش و در دین هر یکی را بخبر و وقتی
 بر کرد ایندیم شش تا از عدد و از و اج و شش تا از نصیب خواهد است با عدد و انها متوافقی
 پدری بعد از و باقی ماند چون شش باشد شش توافقی بنصف دارد و از و بنصفش که چهار باشد
 و دو ویم و چهار را در و شش حاصل را که است و چهار است و نصف عشر ضرب کردیم یکصد
 است حاصل شد آنرا در اصل فرضیه که و از و ده است ضرب کردیم که هزار و چهار صد و شش

حاصل شد پس برای ازواج سه صد شصت خواهد بود و بالسوی همین لکل واحد نه سته عشره
 برای اخوه مادری چهار صد و شتا و لکل منهم ششون و برای اخوه پدری شش صد و لکل منهم
 اثنا عشر و مثال فرض ثانی اینکه چهار زن چهل و دو میروارث باشند لیل اصل فرضیه از شت
 خواهد بود و نصیب از و اج واحد است و آن بعد از شان تبان و در وقت هم باقی نصیب
 پسران آن بعد و در و شان توافق بالسبع وار و پس و کرده شد بسوی شش که چهل چهل
 و در دست و در میان چهار روشش توافق با نصف است و در و در شش و حاصل را در شت
 ضرب کردیم نو روش حاصل شد پس برای از و اج و دوازده خواهد بود و لکل منهن شش
 برای پسران شتا و چهار لکل منهن شان صورت چهارم آنکه عدد و بعد از رجاء انجا سو
 اجزائی مفت با هم تبان و شسته باشد و شش است که یکی را در و دیگری ضرب کنند و حاصل
 ضرب را در ثالث و طی آن اقیاس شش شش آنکه شش زن باشند و از پسران مادری و در و
 نفر و از پدری نسبت و پنج پس اصل فرضیه مخمشرک خواهد بود و میان ربع و خمس اعلائی
 از و اج و ثلث فرض کلا که لام تعد و آن دوازده است و نصیب از و اج از اجماعه شتا
 و عدد و یون نصیب بین ثالث فرض سه الی اثین و نصیب کلا که مادری چهار تا است و و لکل
 بعد و در و شان ربع پس و کرده می شود بسوی سه که ربع عدد و این است و نصیب کلا که
 پدری پنج تا است که موافق است با عدد و خمس عدد و شان پنج شصت فرد الیه و در و با شت و پنج
 مبائن است پس لا محاله ضرب می کنیم و در و در شش و در و پنج و سی را در و دوازده
 سه صد و شصت حاصل خواهد شد پس نو هم باز و اج خواهد رسید لکل منهن چهل شت و شت و یکصد
 و شت کلا که مادری لکل منهن شت و یکصد هم کلا که پدری لکل منهن از بیعة و مثال دیگر که بی

در میان نصیب و عدم تحقق باشد و در بعضی بعد از همه ثلث این سه است که
 چهار زن باشند و پنج پسر و در پیری و شش نفر و در داری پس فریضه شان از چهار
 سهم خواهد شد که اسلف و اسلف نصیب اخوه داری که چهار تا است بعد از آنها نصیب
 دارد و سه تا که نصیب از و اج است بعد از آنها تا بان ارد و پنج تا که نصیب برادران پدری است
 بعد و شان ثلث دارد و پس از آن فریضه و فریضه آن که سه تا باشد نظر کردیم
 اعدا و موجوده سه را با چهار برسان یا تقیم مضروب و هر دو را پنج که آنهم برسان است ضرب
 حکم و تقیم حاصل شد ضرب کردیم از اصل فریضه بیست و سه دست رسید یکصد و هشتاد
 از جمله برای از و اج است از برای هر یکی از آنها چهل و پنج و از برای اخوه داری و صد
 چهل برای هر واحد چهل و از برای اخوه پدری سه صد باقی کل سهم تنون صورت پنجم آنکه
 اعدا بعد از تقسیم با بقی بماند بعضی حاصل و بعضی متداخل و بعضی متوافق باشند
 و حکم آنست که متوافق را بجز و فریضه رد کنند و از متقابل بر یکی اکتفا کنند و از متداخل اکتفا
 بگیرند و متقابل را بجا بماند و اگر از پدری اخوه داری که بغلین عمل باقی ماند آنها را در یکدگر مضروب
 کنند و حاصل ضرب را در عدد ثلث مضارب اعمای حکم النسب حاصل خیر را در
 اصل فریضه ضرب نمایند تا بلغ ایله صحیح منتهی تقسیم و ثلث بغل فی کل باور و علیک سن
 اثباتا و هرگاه این را دوستی پس بدانکه ابراهیم که در این مقام تعرض بان در کار است
 ایشیت که صحیح فریضه کا - را بجز و از خط نصیب و عدد در روس معلوم نمیشود بلکه جاست
 می افتد به سبب آنکه هر فریضه و ملاحظه - به یقین با عدد سهام او بعد از آن عمل
 شده بطریق سابقه چنانکه اگر کسی بپیر و چهار زن و شش پسر و چهار دختر کند از و پس اصل فریضه

از شش خواهد بود و اگر از آن نصیب از وراج و باقی نصیب اولاد و غیر آنها و از واره است
 لیکن غرض بعد و نشان متعلق نیست بلکه بعد و سهام نشان و چونکه پیشتر حق و سهم و دستورات
 یک می باشد پس سهام جمله اینها است پس لا محاله نسبت می بینیم نصیب اینها را که است
 است یا است چونکه میان این هر دو نشان است و میان نصیب از وراج و عدد آنها نیز
 پس نظر کردیم در عدد رؤس از وراج و عدد سهام اولاد میان این هر دو متداعل
 یافتیم گفتا کردیم هر عدد و سهام و ضرب کردیم عدد سهام را نه عدد رؤس را و عدد
 نصیب را در سهیل فرجه که عدد و شصت حاصل شد نسبت سهم از آن جمله برای از وراج خواهد
 بود و هر یکی از اینها سهم خواهد رسید و یکصد و چهل حصه اولاد برای هر یک خواهد
 و برای هر دختر شصت سهم خواهد بود و بنده صورت العمل

میست زید المسئلة من ۸/۱۶			
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵

مثال دیگر آنکه زید مرده باشد و شش زن و دوازده کس از اعمام پدر خوی و شصت
 عمه پدری و ده کس از اعمام ماوری و چهار دوا خوال پدری و ده خاله پدری و خاله

بدو نیز این درست که خود بعد از آن نسبت بین سهام بدو افریضه بود و نسبت افریضه مثل احوال
 در این است که در هر حال سابق بر این عمل آنرا در میان خود و با حق علیه احوال است و تقوین اگر منفرد و اگر مشترک و اگر
 مشترک و اگر در آن سه حصه کند چه کلامه الام و صورت تعدد آنها و اگر یک ثلث اندیش اصل و ثبوت
 از سه خود و بقیس نصیب آنها یکی است و عدد و در آن ها که پنجاه و شش است میان آن بیست و شش
 میگردانند بعد از آن نظری کنند و نصیب احوال پدری و آن دویست و در میان عدد و سهام آن
 که بر طبق عدد و در آن شان است چهار است **الان القیضه پنجم** : این نسبت است : **الان القیضه پنجم**
 که دریم از آن بجز و در آن یعنی دوازده بعد از آن نسبت دویست و دوازده را به پنجاه و شش و افریضه میان بیست و شش
 پس ضرب کردیم در دوازده را که سه باشد و پنجاه و شش یکصد و شصت و شصت حاصل شد پس آن را بر
 فرض ضرب کردیم با فرض چهار حاصل شد بعد از آنکه افریضه این فرض پنجاه و شش و افریضه این فرض پنجاه و شش
 احوال از فرضیه اولی علی طهر و بقیس که اعام تقوین است و در آن دوازده است که در پنجاه و شش با فرضیه شان از
 سه هم خود را بدو فرضی فرض در میان اینها غیر از اعام مایوسی نسبت آنها و صورت تعدد و نسبت
 اندکون افریضه من ثلثه میخرج الثلث میگوید که یک سهم از جمله اعام دویست عدد و آنرا که دویست
 بآن تین از دویست مایوسی برای اعام پدری در آن آنهاست و دویست چهار واحد از دویست و آنرا که دویست
 دویست است اگر خواسته باشی چنین معنی بگیر بعد و سهام مایوسی که ما هو الحقیقه اگر خواسته باشی بعد
 در آن تعبیر کنی البته چنانکه از راه اقلین اختیار کردیم و میان سه نصیب عدد و افریضه است پس و
 کردیم این عدد و بجز و در آن آن شانزده است و در آن که دریم که دریم و در آن که دریم که دریم و در آن که دریم که دریم
 یافتیم نصف شانزده یعنی هشت تا دوازده ضرب کردیم و هشتاد و افریضه که سه است و حاصل
 حاصل شد و نسبت دویست سهام افریضه را به نصیب اعام که پنجاه و شش است و سلفا لا شاقا الله فی کل شیء و

الميثاق الجديد المرفقة من ١٢ تم من سنة ١٢٠٩

رقم	الوصف	الرقم الثاني الأحوال وهما	الرقم الثالث الأحوال
١	عدد الفرق	١٧	١٠
٢	عدد الرؤس	١٧	١٠
٣	عدد الأعضاء	١٧	١٠
٤	النسبة	١٧	١٠
٥	الحكم	١٧	١٠
٦	النسبة	١٧	١٠
٧	الحكم	١٧	١٠
٨	النسبة	١٧	١٠
٩	الحكم	١٧	١٠
١٠	النسبة	١٧	١٠
١١	الحكم	١٧	١٠
١٢	النسبة	١٧	١٠
١٣	الحكم	١٧	١٠
١٤	النسبة	١٧	١٠
١٥	الحكم	١٧	١٠
١٦	النسبة	١٧	١٠
١٧	الحكم	١٧	١٠
١٨	النسبة	١٧	١٠
١٩	الحكم	١٧	١٠
٢٠	النسبة	١٧	١٠
٢١	الحكم	١٧	١٠
٢٢	النسبة	١٧	١٠
٢٣	الحكم	١٧	١٠
٢٤	النسبة	١٧	١٠
٢٥	الحكم	١٧	١٠
٢٦	النسبة	١٧	١٠
٢٧	الحكم	١٧	١٠
٢٨	النسبة	١٧	١٠
٢٩	الحكم	١٧	١٠
٣٠	النسبة	١٧	١٠
٣١	الحكم	١٧	١٠
٣٢	النسبة	١٧	١٠
٣٣	الحكم	١٧	١٠
٣٤	النسبة	١٧	١٠
٣٥	الحكم	١٧	١٠
٣٦	النسبة	١٧	١٠
٣٧	الحكم	١٧	١٠
٣٨	النسبة	١٧	١٠
٣٩	الحكم	١٧	١٠
٤٠	النسبة	١٧	١٠
٤١	الحكم	١٧	١٠
٤٢	النسبة	١٧	١٠
٤٣	الحكم	١٧	١٠
٤٤	النسبة	١٧	١٠
٤٥	الحكم	١٧	١٠
٤٦	النسبة	١٧	١٠
٤٧	الحكم	١٧	١٠
٤٨	النسبة	١٧	١٠
٤٩	الحكم	١٧	١٠
٥٠	النسبة	١٧	١٠
٥١	الحكم	١٧	١٠
٥٢	النسبة	١٧	١٠
٥٣	الحكم	١٧	١٠
٥٤	النسبة	١٧	١٠
٥٥	الحكم	١٧	١٠
٥٦	النسبة	١٧	١٠
٥٧	الحكم	١٧	١٠
٥٨	النسبة	١٧	١٠
٥٩	الحكم	١٧	١٠
٦٠	النسبة	١٧	١٠
٦١	الحكم	١٧	١٠
٦٢	النسبة	١٧	١٠
٦٣	الحكم	١٧	١٠
٦٤	النسبة	١٧	١٠
٦٥	الحكم	١٧	١٠
٦٦	النسبة	١٧	١٠
٦٧	الحكم	١٧	١٠
٦٨	النسبة	١٧	١٠
٦٩	الحكم	١٧	١٠
٧٠	النسبة	١٧	١٠
٧١	الحكم	١٧	١٠
٧٢	النسبة	١٧	١٠
٧٣	الحكم	١٧	١٠
٧٤	النسبة	١٧	١٠
٧٥	الحكم	١٧	١٠
٧٦	النسبة	١٧	١٠
٧٧	الحكم	١٧	١٠
٧٨	النسبة	١٧	١٠
٧٩	الحكم	١٧	١٠
٨٠	النسبة	١٧	١٠
٨١	الحكم	١٧	١٠
٨٢	النسبة	١٧	١٠
٨٣	الحكم	١٧	١٠
٨٤	النسبة	١٧	١٠
٨٥	الحكم	١٧	١٠
٨٦	النسبة	١٧	١٠
٨٧	الحكم	١٧	١٠
٨٨	النسبة	١٧	١٠
٨٩	الحكم	١٧	١٠
٩٠	النسبة	١٧	١٠
٩١	الحكم	١٧	١٠
٩٢	النسبة	١٧	١٠
٩٣	الحكم	١٧	١٠
٩٤	النسبة	١٧	١٠
٩٥	الحكم	١٧	١٠
٩٦	النسبة	١٧	١٠
٩٧	الحكم	١٧	١٠
٩٨	النسبة	١٧	١٠
٩٩	الحكم	١٧	١٠
١٠٠	النسبة	١٧	١٠

حرجی که منجیح از وصی بعد صحیح آن از حقوق دوی انفرادی و از حقوق اجتماعی
 است و چون در این باب بعد از آنکه در پس زمین هنگام اجتناج برده شود چه در صورت
 حق امامیه یا ضروریه من الذی سبب باطل است یعنی التفریق بین عصبه و غیره را آنچه از فرض است
 باخت و مانند آن باقی ماند که مذکور است فقها اهل سنت باجماع علیهم السلام شیعه و مفسرین شیعه
 باطل است چه در تنقیح که هیچکدام از این مضامین از مراتب متقدمه و اولیایم را در این
 حاجت عصبه اند و غیره و بعد از این لا محاله آنچه باقی بماند در کرده نشود بر بنیت و نیت
 فضا عدا و اخت و چنین طلب و الا یون که لک فی الزوج علی کلام الام کلام سیاقی
 الاشارة و همچنین روگردی شود بر الوین مگر بر ماور و وقت وجود حاجت باز ادر
 جایزه غنیمت خواهد آمد بر ذلک علی حسب سهام اربابا ادر احتیاج او علی خروج مع عدم
 کل وارث سوی الاقام و علی الزوجه کذا مع غنیمه الام او لا و علیها سیاقی که شاه بعد
 حسین مثلاً هرگاه شخصی بمردیک دختر و پدر را وارث بگذارد پس فریضه دختر و فرزند
 نصف است و فریضه پدر سدس و خرج مشترک آن شش است و هرگاه دختر و مادر باشد آن یک است
 بدختر میدهند و سدس آن که گنیا است بدختر و نایب بماند باقی بماند باقی که از این نسبت است
 هر دو وارث اربابا علی سببه سهام بر آنها رو کنند باین نحو که اصل فریضه شش است را
 که شش بوده است در بین دو حاضر کنند للتوافق بین فلاشین و الا یون که روزی در این
 پس شش تا بدختر من حیث الغرض میدهند و و نا بدختر چهار باقی بماند آنکه از اصل کمتر
 سه سهم می یافت از این باقی سه تا میگیرد و آنکه یک سهم میگیرد و باینکه را پس
 نه تا و حقه بدختر خواهد بود و اگر نه و دختر و پدر را بگذارد و چون از فریضه دو دختر

[illegible]

[illegible]

برودن تقبیل شود پس از موضع حیاط این دقیقه از دست نباید رود و متفرقا و اگر فاصله
 آن از دهن بگذارد و مضورت هم اصل فرضیه شش تا خواهد بود و بعد القرون فرضیه با آن خواهد
 بود و چون که در فرضیه پارتا از جمله سهام صرف شده آن دهم را باید چهار حصه نیم را
 اصل فرضیه که شش است آنرا در چهار ضرب فی النیم و حاصل آن است و چهار سهم میشود
 تقسیم از آن رستی آید و وجه آن بسوی چهار سهم میشود اند شد و هرگاه مانده بود و وجه
 مجتمع شود و فایده خودی برود و برود و رسیدن اینها را در اول و اول و اول
 ان لم یفرو البنات و اگر فرض شود که میت باید و مادر میت یا بنات را که داشت یا اگر
 شدن زوج مطلقا و باز در صورت تعدد بنات بنابر ترتیب اول است و اگر خواهر باشد
 و بنابر ترتیب حق نقصان تعلیق بهتر آن خواهد داشت که در آنجا اشاره الیه هم نماید
 و انشی پس بدانکه تیره غیر مقتنی بسط و تفصیل است اول آنکه در بین فصل عجب خود مذکور شد
 و مراد از آن این است که برادران با آنکه خود محجوب اند صاحب و مانع مادر از این بمانند
 او برسد سن بحد شرط اول آنکه کم از دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو
 خواهر نباشند و خلافی از وی غرض و غرض و غرض و غرض از علل و صورت و هر دو
 یک برادر و دو خواهر و عجب سبب توهم عدم ترتیبی کرده اند و آنرا با وجود است
 شرط دوم آنکه اینها اعیانی باشند یا اعلانی نه انبیائی بلا خلاف مصداق فتوی کما است
 یعنی الا علام سوم آنکه با پدر هم موجود باشند پس اگر پدر پیشتر مرده باشد و تصدیق
 نخواهد شد علی الاظهر و اختلاف فیه من غیر المصدوق لم یلزم و هر چند در شرط چهارم
 آنکه خواهه بکار نباشد و نه مملوک کسی هرگاه مادر مسلم و آزاد باشد و مانع از این است

چشم انکه از شکم مادر قبل موت سورت متولد شده باشند پس اگر در محل باشد حاجب نخواهد
 علی الاظهر حق و در شرائع و خصوص این شرط تا آن فرموده و بعد آن احوال است بجز
 آنکه خود وجه ششم باشد و سورت مادر او کشته باشد علی الاظهر خلاف الصدوق و المعالی
 سیم آنکه در وقت زایمان سورت همه اینها زنده باشند پس اگر یکی از اینها پیشتر مرده باشد
 و یا بخوابد سورت محض آنکه زایمانی از اینها مقارن موت سورت باشد یا تقدم و تاخر
 مستثنا شود کما افاده اشهدان علیها الرحمه ششم مغارت بین حاجب و المحجوب پس
 آنکه مادر و خواهر پدری باشد چنانچه در مذنب نجوس اتفاق می افتد حاجب نخواهد شمرده
 آنچه از انسانی فی الرحمه در گاه این دانستی پس آنکه حاجب اخوه مادر را از ثلث از رو
 نفس و نفوس محل کلام نیست و لکن حجب عن زاده علی السدس فی مواضع الرویس صاحب کفایه
 در این مایل فرموده و سیاق قاسد علی طباطبائی عنوان الله علیه اشکال ایشان را نسبت
 ضعیف دانسته که حاجب اخوه از ثلث که اصل فریضه مادر بود سترم حجب است عما استحققت
 بالانفراجه بجز این است که انکس منصوص مشرک است چه در اکثر روایات وارد گشته که
 غرض از تحقیق فریضه مادر تو غیرست بر پدر از برای آنکه مادر اخوه بر پدر است پس از چنان
 که در اکثر تحقیق دیده و در مورد و یک مشرک را بگذار و پس عالم شتر اتموی ارباب عروانی
 مشرک بر اصل خواهد آمد نه بر مادر و بنا بر احتمالیکه از کلام صاحب کفایه تفادیه
 ایشانرا چنانکه نویسی بیاخوه است از ثلث نه از کل مادر علی السدس فی اربعین الدین مستخرج
 علیه الرحمه قول است که از حصه مادر از سهم مرد و غیره پدر و دیگر دین سهم هم
 در پدر و در سهم پدر میرسد و بهوشاف و ضعف ظاهر و موم انکه اولاد اولاد قائم هم

اولاد می شوند و اقربیت ابوین بسبب اختلاف جنسین مانع و حاجب اولاد اولاد
 نمی شود و اگر چه پادین و نداری اقربیت شان بعد از تاثیر حاجب می شود پس اگر
 پسری یا دختر می موجود باشد پسیر با او میراث نمی برداری اگر از اولاد صلبی
 موجود نباشد پس اولاد اولاد میراث می برند و برین قیاس رطبه ثانیه و ثالثه پس
 از رطبه اولای اولاد می موجود نباشد پسیر و دختر پسیر قائم مقام پسیر می شود و دختر
 و دختر پسیر و دختر نابیناب دختر علی الاظهر الاظهر است
 و دختر بوده باشد و اولاد دختر هر چند باشد یک حصه یک می شود و دختر و دختر
 علمای با سنون الله علیهم خلاف واقع شده اول نیکه این باویه علیه الرحمه در اولاد
 اولاد و فقده ابوین را شرط میداند و قول شهر ری راجح است و دوم آنکه شیعه ازین سبب از
 و این و این علی و عین الدین مصری دختر پسیر را ارث یک حصه و پسر و دختر را ارث
 دو حصه میداند و قیام ابن بنت و بالعکس بقیام ام و اب و اولاد و اولاد و اولاد
 محمول بر اصل ارث می کنند نه کیفیت تقسیم و هو خلاف الظاهر و الا شهر ری می فرماید
 بر این اختلاف اختلاف در وجه بنابر شهر و دختر پسیر تمام تر که را باقیه از پدر ارث می برد و دختر
 بر مانی شود و بنابر قول سیبویه و غیره هر دو حصه هر دو حصه پسیر و دختر را ارث می برد و دختر
 و در دست و همچنین دختر و دختر بنابر قول سید پسیر و دختر تمام تر که مثل پسیر بقرب است یک می شود
 دختر فایده استحقاق بالفرض و الرد و اگر ابوین یا احدی با آنها شریک شوند یک سهم و اگر با
 یا انما مثل سابق بر جوع خواهد کرد و سوم شهر است که اولاد دختر مثل اولاد پسیر در صورت
 تعدد و اختلاف مذکوره و انوشتم لکن خط الاثینین تقسام می نماید و در حق اولاد

برنج قابل شده اند باینکه اولاد دختر بالتساوی اقسام می نمایند و به ضعیف متمم
 چه همه از تفردات علمای شیعه است قول بخوبی پس بزرگتر است پس از تعدد و شایسته
 باشد و الا پس واحد از ترک پذیر خصاص را در میان بن است و اکثر و بیشتر و حق و
 باتفاق علمای شیعه و خصوص مستفیضه و بذلک تخصیص عموم آیه الارش لکن کلام در دو مقام
 است یکی اینکه لایق این اختصاص پس بیل و خوب و استحقاق است بجا نایل عوض می بود الا شهر
 یا بر بیل استجاب بعضی تمییز کما ذهب الیه ابن ابیخند و سیدنا المرتضی علم الهدی صاحب
 الکفایه و علامه مختلف هم این قول را اختیار کرده لکن تغییر بعضی نفرموده و اول تو
 است دوم و تعیین شایسته که پس در حدیث صحیح وارد است که وقتی که ملاک شود شخصی و
 بگذار و پس از این برای بزرگتر آنهاست سیف و دوزخ و اکثر و بیشتر و حق و اکثر و
 یعنی مثل موت مورث پس آنکه بزرگتر است بعد او و هرگاه در محمول بر پیر این باشد پس
 تمام این خبر یا درین نص مندرج است و اگر ما و از ان در آتی باشد سه چیز است ^{البعض} شایسته
 در ان مذکور است و در حدیث دیگر باین خبر یا که درین حدیث مذکور است وارد شده و در
 حدیثی ثالث بجای درج کتب و رحل و راحله و کسوة و اردو کشته و در روایت موثقه از انکه
 سیفا و سلاحا و نولانیه فان كانوا ثلثین فهو لا کبرها و در موقوف دیگر بجای سلاح شایسته
 جمله و گاه است که اختلاف اخبار درین مضار و یل استجاب یکدیگر دارند و آن فرع تعارض
 است و ترجیح در جانب مشهور است و لکن احتیاط در صاحت است چه سله خالی از اشکال
 اوله طریق خالی از اشتغال نیست و بر تقدیر عمل بر قول مشهور خبری که بلفظ واحد وارد
 شد سیف و صحف شال نخواهد شد مگر یک چیز را اگر چه در ترک است از ان جنس متعدد

موجود باشد و رغبت آن فردیکه شخص آن نسبت بیشتر بوده باشد مقدم خواهد بود بر
 دیگر افراد آن و در صورت تساوی نسبت اختیار و در صورت تشابح در شرفه و ملاحظه است
 و استغاده عموم از لفظ سیف و صحفه بحسب عرف کما فی الکتابه محل کلام است و آنچه بینه
 حق و ابد شده مثل ثیاب جلده شامل جمیع افراد آن خواهد بود و مراد از ثیاب بدنه چیزی
 است که می پوشند آنرا برای پوشیدن آنرا میپارده باشد در کفایه تصریح نموده باینکه
 قاصد و سر اول مراد آن است لکن چونکه در احادیث مشهوره لفظ دبر و در دست و آن
 بر تقدیر یک مراد از آن موضع بر این باشد شامل مطلق لباس نیست و بر تقدیری که مراد از آن
 موضع آن باشد ثیاب بالوجه از آن پس حکم بنعیم خالی از تاثل نیست و احتیاط برای ذکر
 دیگر است که جمیع ماوراء الاثنا را بپوشد و اگر اندر و برای پسر که احتیاط و ران است
 که بدون تمییز چیزی را بپوشد و بدون رضای نشان بر گرفتن غیر جمع علیه نیست چه ستر
 نمکند الا آن کون من تراش منم و الا من عند التراحی سهل چه در صورت رضای نشان بلام
 هم نمی تواند غمی تواند گرفت و هرگاه این را داشتی پس بدانکه از بعض اخبار ظاهر میشود
 که این عطای را ندیده پسر که بجا بنگیست است که در خصوص قضای صوم و صلوئه پدر به بشرق
 میگیرد لکن شرط این عطیه نیست که اگر در خواندن آن احوال نماید ازین جا محروم باندازی
 در آنم کلامی نیست و اما تفصیل بتعلق بین القضا پس بتعلق بکتاب صلوئه و از ایند الکفا
 بذکر اجمالی نموده شد و جمیع شرط کرده اند که بپوشد برادر و بر وقتی است که سفیه فاسد
 عقل نباشد و فقیر کرده اند لکن عنوان از مخالفت مذہب و دلیل اشتراط واضح نیست
 و اگر از حیثیت باشد که مخالف را بذهب او ملامت می توان ساخت چنانچه بعضی کما کرده اند

پس ادرست علیحده معین الفیغ نمون در آن ملحوظ است نه اعتبار آن مطلقاً چه در وقت بیخ
مخالف حکم نیز بخواهد و لازم است نه حکم ملت او و بعضی شرط کرده اند که ترک نیست مستثنی
بدین نباشد و بعضی نفی مطلق دین را شرط دانسته اند و اینهم صورتی ندارد و ظاهر نیست که
مال بوریه منتقل میشود و اگر چه تصرف او موقوف بر ادای دین بوده باشد باجملة ظاهر
آنست که حکم مجبور و سائر نه درین خصوص یکسان است تا تملیک با اهل مرتبه اولی
که ابون و اولاد او اند هر چند با این و ندر جد و جده را نصیبی نیست و خلاف کرده است دین
مسئله صدق و جد و جده پدر را باید و جد و جده مادر را باید و شریک ارث ساخته و جد را مطلقاً
شریک و اولاد او میداند و این چند اجداد را بعد از ابا و ابون شریک گردانیده و
اینهمه و قول ثناوت و ستندی و شیخ ندارد لکن سنت است پدر را که برائی پدر و مادر
نحو بعضی جدیدست و جد و او طعمه قرار و بعضی سلسل اصل ترک را با السویه بآنها بدیده اگر چه
موجود باشد و الا یکی از آنها که موجود است بدیده بعضی تخصیص با جد ها کرده اند از جمله آنکه
در نصوص ذکر هر دو مجتاعاً و آورنده لکن خلائی و در عموم حکم بطا هر نسبت هر گاه خود و اولاد
یا زیاده یافته باشند همچنین مادر را سنت است که هر گاه ثلث ترک یا زیاده بیاید بدین را
با یون یا احد الا یون خود بدیده و تقیید بر آمدن شدن سهم هر واحد از ابون از سدس تقدیر است
از کلام شهید در لمعه و دروس و از کلام محقق در نافع ظاهر میشود و مشهور آنست که زیاده
از سدس هر قدر که باشد در احتساب اطعام کافی است و در نصوص تصریحی بقول احد
الطرفین موجود نیست و بعضی گفته اند از زیاده و سدس هر چه زیاده باشد باید بطعمه صرف
شود و صاحب کفای می فرماید که روایات بر سبک ازین تخصیصات دلالت ندارد

انہی وقول شہرنالی از قرب نیست والا مرسل و اگر حاصل شود برای یکی از پدر و مادر
 زائد از سدس و ن الاخر پس استحباب طعمہ مخصوص او خواهد بود علی الاشہر و ن الا
 الآخر و کما کان بر بزرگان طعمہ جد و جد نیست تا وقتی کہ پدر و مادر ہما موجود باشند
 و ہر کما ہما موجود باشند فالطعمہ علیہا لا علیہم فصل دوم در سیرت طبقہ ثانیہ است
 یعنی اخوہ و اجداد و اخوہ شامل بہ برادران و خواہرانرا خواہ از یک پدر و مادر باشند
 کہ آنہارا اخوہ عیالی و کلامہ الابون کہ گویند و خواہ از یک پدر و مادر باشند و آنہارا اخوہ
 علاقہ و کلامہ الاب میگویند و خواہ از یک مادر و پدر باشند و آنہارا اخوہ عیالی و کلامہ
 الام میگویند و خواہ اولاد ہما ہر چند پادین و ند و اجداد و خواہ پدری باشند و خواہ مادری
 ہر چند بالار و ند و در غیر تہم دو صنف اند و اقرب کی مانع البعد صنف آخر نیست و فصل
 ہر دو صنف انفرادی و اجتماعی و چہا بہ بحث خواہ آمد بحث اول در حال توہین
 بمائیکہ ہر کما شخصی میزد و والدین اولاد و انکذا رد یا بکذا رد لکن بسبب مانعی از خواہی محبوب
 الارث باشند و خواہ و اجداد وارث اومی شوند پس اگر یک برادر تہنہا بکذا رد و او برادر
 عیالی یعنی پدر مادری باشد یا عیالی یعنی پدری فقط عند عدمہ تمام مال را بقربابت می گیرد
 و چہین اگر تعدد باشند پس اگر تہمہ کووند یا سو بیام خود یا استقام می نمایند و اگر مختلف باشند
 بذکورہ و انوقت تہم حصہ برادر و مقدار حصہ خواہر خواہد بود و اگر خواہر پدر مادری یا
 پدری تہنہا باقی بماند نصف مال بقرض نصفہا بر بہراث میرد چہ آنچہ زیادہ از فرض است
 بعصبہ میبرد و اگر خواہران للابون و الاب و تا یا زیادہ باشند و ثلث را بقرض میگیرند
 و تہم را بقربابت برد و لایر تہم الاب بعد و ہر کما برادر یا خواہر عیالی یعنی مادر تہنہا

رد در مخصوص کماله الابن سیکر دانند و لا ینخلعون **و بحث دوم** حکم اجداد و پسران
 واحد پدر باشد یا دوی تمام مال استحقاق بقربت لکن در صورتیکه جد دوی باشد چنانکه نصیب مادر
 می گیرد و در فی المصوبین می توان گفت که ثلث بقض میگیرد و باقی بر دو لکن اینجا که نصیب او بذات و در فرقه
 مذکور گردیده و آنچه میرسد با و می توان گفت که همه آن بقربت با و رسیده و الا میرسد و چون جد و پسر یک
 جد جد پدر هم آیند و حصص جد پدر خواهر رسید و حصصه جد پدر و اگر پدر و مادر باشند با سیه
 صاحب کفایه میفرماید که خلائی درین مسئله اندام لکن نصیب هم نیافته ام و ظاهر است که علاوه بر
 اجماع از مخصوص هم مستنباط این حکم میتوان کرد و اگر اجداد پدر و مادری هم آیند و ثلث اجداد پدر
 است و یک ثلث اجداد مادری را و واحد باشند یا متعدد علی الاشیء بل اختلاف فی علم الظاهر
 اگر شخصی باشد جد جد پدر و جد جد مادری که شش اصل فریضه زنند و یا بدو و لا نه خرج ثلث است و
 رسول جواد مادری و تا و عدد سهام اجداد پدر سه تاسیم هم هر یکی از فریضه نیکبسر عدد نشان
 خواهد شد پس عدد شش تاسیم اول را در عدد سهام فریق ثانی ضرب نمودیم شش نشد این شش تا را
 در اصل فریضه که سه تا بود ضرب کردیم یکی جمده سهم شد و بقیه تقسیم شش سهم از آن برای
 هر جد درست سه تا و دو دوازده تا با جواد پدری شش تا برای جد پدر و چهار تا برای جد مادری
 این است حکم چهار جد که در مرتبه اولی هم آمدن نشان ممکن است هر چند بالا تر میرسد عدد نشان متضاعف میشود
 لکن نوبت بوارث نشان کمتر میرسد مگر مسئله اجداد ثمانیه که در دو جد ثمانیه هم آیند اگر علم متعین
 شده اند پس بنا بر قه قاضی طریقه ایشان با هم پدر آن می پردازیم پس بدانکه علمای ما در تقسیم سهام نشان
 سه قل دارند اول آنیکه دو ثلث نشان با جواد پدر پدر را ثلثا می رسد ثلث نشان با قریب مادری پدر
 ثلث ثلث باقی از اصل که با جواد پدر و مادر با سیه و این قول اکثر است و بقیه تقسیم بر ثمانیه

چهارم قریبی پدری است سهام قریبی دوی چهار تا و میان هر دو تباین است پس
 نیز نیم یکی را در دیگری حاصل ضرب را در ثلثه اصل پس یک صد و نشت می رسد
 صورت العمل بهذا

المسئله ۳۸

زید

الفريق الاول اجداد اربعه از جانب پدر
 الفرق الثاني اجداد اربعه از جانب مادر

النصيب
 عدد السهم ۴
 فوق اول فوق ثاني
 پدر و مادر پدر پدر و مادر و مادر و مادر
 نصيب نصيب
 عدد سهام ۴ عدد سهام ۴
 در میان عدد سهام و نصيب هر واحد را یقین

در میان عدد پدر و فریق تباین
 حکم التقابیر یکی از دو عدد و ضرب آن در اصل حاصل نیم
 النسب و احکوم ضرب یکی در دیگری ضرب حاصل در اصل مسئله

مضروب مضروب
 بین العددين تباین
 مضروب مضروب
 حاصل ضرب
 مضروب مضروب
 ای حاصل

القسم
 الفرق الاول اجداد از جانب پدر
 الفرق الثاني از جانب مادر
 الفرق الاول الفرق الثاني
 الفرق الاول الفرق الثاني

پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر	پدر و مادر پدر و مادر
۱۴	۱۴	۸	۹	۹	۹	۹

و تالی و مانت که تقسیم شود و یک پسر بدستور باشد و تقسیم جدا و مادر پدر و دو سهم باشد و پسر
اجداد و مادر خواه پدر باشد خواه پادری یعنی ثلث ثلث جدا و پدر و یک ثلث ثلث جدا و
نادری و با بسوی هم خواهد شد نقل که اندک بقول معین بن مصری بنا برین قول ازینجا و چنانکه
تقسیم صحیح خواهد شد زیرا که در صورت عدد سهام جدا و پدر یک سهم است و عدد سهام
اجداد و مادرش در میان این دو دخل است پس اگر تفاکرت نمود و ضرب کردیم از اول اصل
فرضه که سه بود پنجاه و چهار حاصل شد قول سوم است که اصل را سه حصه کنند و هر حصه را
سه حصه ثلث و ثلث با قربای پدری پدر و یک ثلث و ثلث با قربای داری پدر و دو
ثلث ثلث با قربای پدر و یک ثلث ثلث با قربای داری و بین کل اجداد پدری از هر طرف و کل
مثل خط الانین یا خود با هم نمایند و همچنین اجداد و نادری از طرف پدر و کل اجداد و مادر طرف برابر
هم میگیرند و بقول نری علیه الرحمه است بنا برین قول سهام و لیکن اجداد و پدر و پدر پسر هم
است چنانکه قول اول بوده و سهام آخرین اجداد و پدر و اجداد و مادر و جد سهم در میان
سهام و فریق اول و ثانی دخل است پس باید که اگر تفاکرت کرد و صورت اصل فرضه نمود و ثلث
مجموع پنجاه و چهار خواهد شد چنانکه در قول ثانی بوده مگر اینکه تقسیم مختلف است و بنسبت کل
زیر که نصف فقود است عمل باشد خالی از ثلث احوط با بر صاحت است **بحث سوم در پنجاه**
صنفین است پس بدانکه جد پدری مثل با عیالی و عیالی است جد پدری مثل خال که از بی پس اجداد پدری
اخوه پدری و ثلث ثلث با هم تمام میکنند و روش حکم هر جد که دو و چند حصه و واحد از ثلث
بوده باشد اجداد و مادر خواه مادر ثلث با هم تقسیم کرده میگیرند مگر اگر مادر و پدر هر یک
یک کس باشد پس میراث می رود و ثلث ثلث جدا و داری هر چند منفرد باشد

[illegible]

[illegible]

بطبقه ثانیه اعمام میراث منتقل خواهد شد و همچنین بن حکم مطروحه است و کلاسات ثلث حکم
 یک مسئله اجماعی که از روی فرض نیز ثابت است و آن این است که هرگاه این اعمام عیالی
 با عم علای جمع شود این عم واجب عم خواهد بود و بعضی حکم عم را بر عمه و حکم این اعمام بر نسبت
 اعم جاری ساخته اند و آن خالی از تامل نیست مگر اینکه اولویت ثابت شود آری اختلاص
 زوج علی الظاهر غیر حکمی تواند شد و این جنبه کافیه گفته است که از هر یک دو ثلث است
 از برای این خال یک ثلث کو با چنین فهمیده است که اعمام و احوال و صنف اندیش را در
 یکی مانع البعد صنف آخر نخواهند شد و مشهور است که این هر دو یک صنف اندیش با وجود عم
 احوال نسبیه نخواهد بود و کما صرح به جماعه محبت سووم هرگاه جمع شود با عموم و خوله
 شوهر یا زوج پس شوهر صنف مال را می برد و اگر بجای شوهر زوج بود و این را در برای خوله
 خواه متعد و پسند خواه و خواه و خواه خود عیالی مادر پسند یا علای و یا خیالی ثلث اصل است
 ثلث باقی و باقی برای عموم است و قسمت میان اینها بهمان طرز است که گذشت پس اگر
 بهم آیند باز زوج یا زوج صنف است که کلاسه از فریقین آنکه متقرب باب اند میراثی می برد
 پس بزوج یا زوج نصیب علای او میدهند و ثلث با احوال سدد آن ثلث کلاسه الام
 اگر یکی باشد و ثلث ثلث در صورت تعد و قسمت آن میان ایشان با السویه خواهد بود و آنچه
 از ثلث بعد از این باقی ماند برای کلاسه الام با کلاسه الام اینها خواهد بود و اقسام شان نیز
 با السویه و آنچه بعد از این سهم باقی ماند برای اعمام است سدد آن برای متقرب بام از جمله
 آنها در صورت وحدت و ثلث در صورت تعد و با السویه و باقی متقرب با بوهین و الا
 بالتفاوت پس سله بر تقدیر فرض زوج و و ثلث کلاسه الام از طرفین از شش ششم

تمام آنچه می شود در این دنیا فروخته شود و در این دنیا فروخته شود و در این دنیا فروخته شود
 نصف که حق زوج است و نیک که نصیب اقربای مادر است و چون ثلث شده و ما است
 و آن نیک می شود و در فراق اول بعلت اینکه عده سهام شان از شش است و نصف آن که ثلث
 است برای زوج است آنچه بعد از این باقی می ماند و آن یک است تا به نیک می شود و در فراق
 ثانی به نیک می شود و سهام شان شش است و در میان سهام فراق نیز ثلث است و اگر چه
 اثلثین مفوضه این شش را و شش اصل فرقیه غریبه است و در سراسر سببی و در این
 و بعد از آن از آن زوج است و دوازده از آن برای احوال و از آنجا که بحال سببی
 و دوازده از آن برای احوال و باقی که شش سهم است از برای احوال است و از آنجا که
 عم پدری و یکی برای عم مادری و همچنین طلاق و در این احوال و در این احوال
 عمل و میراث زن و شوهر است و در آن چیز چیست و است اول و در این احوال
 در زن و شوهر است به نکاح و دام بین زن و شوهر است و در این احوال
 ابر و در صورت اشتراط علی قول قوی و شرط نیست که شوهر زن و در این احوال
 مذکور آنکه شوهر بیاورد و در وقت عقد و در جهان هر زن که نکاح است و در این احوال
 از و صاحب کفایه درین حکم بسبب عبارته آیه و قوم اعتبار کثیره ثانی کرده و در این احوال
 حق در شرع نیز نظری در نیک نموده لکن عمل بیشتر است و بعضی دعوی اجماع غیر
 این کرده اند و خصوص معتبر دیگر نیز بر آن دلالت دارد و این اخبار صحیح است و در
 طلاق نکاح و انتقای مهر و میراث و اگر از آن چنانچه علم او کرده اند عدم لزوم
 قدرت نه بطلان آن است و الا لا یجوز می آید که و علی آنکه این عقیده نیز در این احوال

جائز نباشد و متخلف است و اگر آن مرعین بعد از آن مرد باشد و اگر آن
 مرض شفا یافته برین دیگر مرده باشد گوییم در صحت عقد و لزوم آن ترتب ثرات آن از
 ویراث و مدّة جای اشتباه نیست و اگر نکوخته قبل از مرگش قبول دخول و بیرون رفتن بعضی
 از غلّا اشکال مرثور است او کرده اند و اقوی آنست که در رضیعت ارث تحقق خواهد شد
 وفاقا کجایه من لا اعلام و شرط است در میراث زوجین بقای نکاح یا حکم آن پس مطلقه
 بطلاق بائن و ارث نمی شود و اگر چه در مدّة باشد و نه مطلق و ارث او پس از نیکه نشوهرش مثل زن
 دخول و در اطلاق داده باشد یا در سن مائیس طلاق او واقع شود یا سطلقه بطلاق ثالث
 باشد و مانند آن و ارث نمی شود آری مطلقه بطلاق رجعی تا وقتی که از عده بیرون نرفته
 است در حکم زوجه است و همچنین مطلقه بطلاق بائن هرگاه نشوهرش او را در حال مرض طلاق
 داده باشد تا یک سال و ارث می شود لکن پس از نیکه نشوهرش در عسر و حزن اینست
 شفا نیافته باشد و زن نشوهری دیگر نگرد و باشد و انجکم مخصوص است باور ارث زوجه
 پس اگر زن را تا ای سال نگیرد و نشوهرش و ارث نخواهد شد و تفصیل بمسائل تعلق بکتاب
 الطلاق دارد بحث دوم در بیان کیفیت و نسبت ارث زن و نشوهر است بدانکه
 فرضیه نشوهر بنا بر نفس کتاب مجید و وراثت بکی نصیب علی که نصف است و دیگری نصیب
 ادنی و آن ربع است نصف در صورتی است که زن متوفاه فرزندی از پطن خود نداشته
 باشد و ربع بر تقدیر است که زن متوفاه فرزندی نداشته باشد اعم از نیکه یا نیکه نباشد
 باشد یا نیکه باشد و دیگر خواه پدر باشد و خواه دختر و خواه یکی از اولاد اینها و همچنین زوجه
 و نصیب است نصیب علی ربع است نصیب ادنی ثمن اولی بران تقدیر است که کسی از

در این شهر نیز بموضع دینا شد هر چند پائین تر روند و دوم بمقصد رسیدن خود واحدی از
 اولاد شود هر چند پائین و ندواز واج هرگاه متعدد باشند و درین خیمه بنشینند و
 یا بشن با هم شریک میشوند و با هم بالسوی میت نمی کنند **بحث سوم** در بیان مسئله و
 بدانکه آنچه از فرضیه زوج یا زوجیه باقی مانده و بارش دیگر سببی یا نسبی از ارباب قریب
 یا غیر مرسوم موصوب باشد یا خواهد رسید اگر کسی موصوب باشد بخیر از امام علیه السلام
 پس و بر شوم ثابت است و خلافی در آن مستحق نیست که از سلا و در وقت سنا و این
 نصوص برخلاف آن کلمات دارد و ولما در بزر و جایی مثل خلاف است قول اول این است
 که فاضل فرضیه برای امام علیه السلام است و بزر و جبه مطلقا و نیست و این قول نیز
 است میان اصحاب دوم و بزر و جبه مطلقا و آنقول از شیخ میفید نقول شده و سوم آنکه
 در زمان غیبت امام علیه السلام بزر و جبه روی کنند و در زمان حضور آن حضرت میت
 قول صدوق است در فقیه و قول شیخ در تهذیب و استبصار و مختار علامه علیه الرحمه
 و چندین کتب و سبب درین اختلاف روایات است و قول مشهور اقرب
 است **بحث چهارم** یکی نیست در نیکه بنوعی از شیخ که نه و جبه نقول و غیره نقول و آن
 میشود لکن عکس پس مشهور میان علمای مازنی و آنرا که نه و جبه است است
 بعضی از شیعیانی بحکم شید و نکستی فرماید که این است بطایع کرده اند و می دانند و جبه
 از بعض چیزها و از علمای ماسی و مسئله خلاف کرده و آنرا که نه و جبه نقول و خلافی بنوعی
 بعد از او باقی مانده است و علما در تفصیل مسئله و معانی آنرا کرده اند و یکی از شیعیانی
 چیزها که نه و جبه از آن محروم است و آنرا که نه و جبه نقول و آنرا که نه و جبه نقول

[illegible]

المسألة الثانية في ثبوت قول ابن جبرین که در نظر صاحب کفایه اقوی الاول
 است در غایت شد و دست و خلاف آن نهایت شهر و شهرت هر چند حجت مستقلة
 نیست لکن از حجات مخصوصه است کما اشرنا الیه با آنکه روایات قول مشهور با بعد و طریق
 و فیها الصحیح و غیره مخالف عامه است و مستند ابن جبرین اقرب محامش عمل علی التقریر است
 و اجماع منقول با آنکه انکار حجت آن محل کلام است و در مقام لمیزنه محقق است و انکار آن
 محکم و تخصیص عموم کتاب باخبار مستفیضة بلکه احادیث و ثبوت بی شائبه اصل حرمان محل
 شک نیست و اما قول سید بن اختیار آن بر اعمالات احتیاط اسبب است لکن اثبات عین
 با آنکه در هیچیک از نصوص اشعاری با آن نیست تکلیفی است زائده که اصل معنی آن میکند
 باقی مانده کلام در تشخیص تعیین اشیاء مذکوره که زوج غیر ذوات الولد یا مطلقا از آن
 محروم است علی ما حققناه پس بدانکه زوج مذکور محروم است از عقار عینا یعنی زمین
 خانه بابا لاجماع الاسن ابن الجبجد الاسکانی و قیمة بالاتفاق الاسن بسبب و عقار اسن
 میگویند یقال عقار الدار سلها فی الحریث ذکر العقار العقار کسلام و هو کل ملک ثابت
 له اصل کالدار و الارض و الخمل و الفیاض و منه قولهم ماله دار و لا عقار کذا فی مجمع البحرین
 و اکثر فقها فقط عقار را در نمید و در مقام مطلق زمین استعمال کرده اند یا یعنی زمین
 خانه یا بقریه اینکه گفته اند و المراد من الارض من جمیع ما ترک عد العقار و ترث
 من قیمة الالات و منهم من طرد حکم فی ارض المزارع کافی النافع لکن سید سند علیه السلام
 بمقام حرمان از اشجار است لال بموجب عقار نموده میفرماید مضافا الی استفاده من حله
 من النصوص لنافیه لارثین بن العقار و انخل و اشجار منها کما صرح به جماعة پس

پس تحسین و تمجید فیا نحن فيه و كراض الدور و الرباع است که این سلیقه است بسیار
 چه آن بعد از مجمع علیه نیست اگر چه داخل بودن ارض فراع خالی از قوت نیست اما
 بمثل شجر و نخل پس مثل آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یرث لهن من
 العقار شیئا که در چند حدیث ار دست بر آن لالت ندارد و لعدم لعلم بمثوله
 لثقله و لا و اما بالنعمه عن نفی ارث شی منها الظاهر فی نفی ارث منه عینا و قیمته و
 اثبات قیمت و از تجارت با جماع مرکب تخصیصا لهذا العموم اگر چه ممکن است خالی از
 بعد نیست و الاوجه و الاستدلال علیه بار واه الصدق فی الفقیه عن الاحول
 من ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لا یرثن النساء من العقار
 شیئا و لهن قیمه البناء و الشجر و النخل و از اینجا لایح کردید که حرمان از آلات
 بنا از حب و خشت و حرمان از تجارت حرمان کلی نیست بلکه حرمان از محض عین کما هو
 مقتضی مجمع فی البین فالجمع من الاقوال الاربعه للقول الثانی کما اثرنا الیه الله العالی
 و اما اثرانی پس اکثر علمای مثل شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی
 علم الهدی و شیخ الطائفة و جمعی از متأخرین فرق نمی کنند و خصوص حرمان عاقلان
 و زوجه غیر ذوات الولد و زوج ذوات الولد که از شوهر خود و اولاد می داشتند باز
 و همین قول از جناب سید بن طاووس صاحب کفای است و استند آن به عموم آیه
 و خصوص الاجماع الذی حکم این بر این است و صدق علیه السلام اکثر متاخرین فی کراهه تملک
 للتخصیص استناد و الی مقطوعه این در ذینه پس ذوات الولد حکم جزم
 ببحران شکل است احتیاطا درین مسئله مطلوب چه گاه این در اثنی عشر است و گاه در

و غیره از این جهت که در این نصیحت کرده اند باینکه فرقی نیست در میان مکانات در سکن
 زنج و غیر آن و در میان آنکه صلاحیت سکنی ندارد چون حمامات و آسیاها و در
 زمین مزارع علی سلف و همچنین فرقی نیست میان بطوب یعنی چروختن و چوب های
 سفت که از آتیر می مانند و دروازه ها و نخنه ها و درخت علی امر و آنچه قابل نقل و تحویل
 است پس وجاز نمین آن میراث می برد و فرقی نیست در میان اینها و آنچه قابل نقل
 باشد یا بالقوه القرینه مثل میوه ها که برداشت است و درختی که بر زمین است اگر چه هنوز
 او آن حصا و درویش سیده باشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشد در اصل درخت
 که از عین آن محروم است و آنکه در کیفیت تقویم نوشته اند که باید که آلات بناد آنچه
 از قسم شجر و غیر آنست باین حیثیت که بر زمین باقی باشند الی این بقی که رایج برای این است که
 نباشد تقویم کرده شود و قیمت زمین آن مندرج نباشد و صیری علیه الرحمه طریقی سهل
 در تشخیص آن کرده اند و آن نیست که اصل قبیله زمین او را تقویم نمایند و بعد آن مجموع
 مکان با عمل آن پس اگر بگویند که قیمت زمین است در هم است قیمت مجموع جبل پس
 از قیمت در هم هر چه زیاد باشد در آن شریک هر چه در اصل قیمت از این طریق عالی
 از مال نیست هم ادون قیمت بر جبل هم است باین عین هم باین او ظاهر است که او در قیمت
 بر جبل نصیب است پس اگر عین محمد بدین اندو کا فاده فی الکفایه و قافا بجا
 و اختاره سیدنا السندره خلافا جماعه اخری منهم صیری الحقیق انما فی این است که
 فی المسالك الروضه لظواهر النصوص بنده الا و امر الوار و هه متافی هه اتم هم هم
 غیر صریح فیما ادخوه فلذلك ضعف قولهم ان كان لا استیاء معهم فی الجمله كما فی

به سختی محرم و تنگی طلاق هر کسی که چارزنی یا بدی از کتبه تمام و زوج نکاح
 زنی خاصه بعد از تنگ شدن اگر چه باشد در عده هرگاه باین باشند بعد آن میرد
 و طلاق میسر است ^{و اگر چه} این تنگ کردن پس از خیره ربع نمیکند مع الولد و ربع علم
 او و آنچه باقی باشد از نصیحت پنج در میان هر چهار که طلاق هم یکی است از آنها و است
 پس با نسویم خواهند شد کافی نصف خلا فی در آن نیست مگر از این ادیس که قال
 بقبره شده اند و اگر شنباه بد و تایا یکی شود چونکه نصف چهار تا و اوست پس سله
 خالی از اشکال است **فصل دوم در مراتب لایست** و
 مراتب آن مرتب است اولی ولای عتیق است لقوله علیه السلام الولاء لمن عتیق
 میراث سبب لاشمل میراث نسب شکر من الطرفین نیست چه از او گذشته و از
 عتیق خود پیشتر و نه بالعکس علی الاشتهار لا قوی خلاف آن ضعیف است و
 مستند نیست ^{و ظاهر از لایست که} لایست آن ضعیف است سبب اینکه روست
 سکونی است مفهوم خبر سابق بن مفهوم محصر فی غیبه مخصوص است آری اگر لایست
 باشد میان هر دو با این طریق که زید بکر را آزاد کند و بگوید زید را پس قوارث از
 او فتنه می شود بقیه اند شد بدانکه در ولای عتیق چند شرط است اول اینکه عتیق بر
 باشد پس اگر عتیق سبب خوب باشد مثل آنکه بگوید زید را زعم و بمن یا بکفاره
 یا با نقاق قمری مثل تنگیل یا زین که بر خا بنیاشدن یا شری یا مثل عمون
 و انفاق ولد در عده فرزندان پس بنیاهمه سائبه انداد حکم آن در صحیح علی بن
 زبایر است که نظر کنند در قرآن مجید پس هر جا که فتحیه رقیه باشد پس آن

سابع است که غیر از خدا کسی را بر او ولا نیست و آنچه برای خداست برای رسول است
 و آنچه برای آنحضرت است برای وصی آنحضرت است از ائمه علیهم السلام و نه لای
 نیست مگر در دو جایکی نیکه شیخ در مسوط و این حمزه در انقناح هم دلدورته و لای
 و لای و ثابت نموده اند و دیگری در انقناح بقرب است این نعم است از اول
 چنان نیز از قسم انقناح بقرب است لیکن در اینجا رت و لای برای رت مولی قرار
 داده اند و در اینجا برای خود قریب و خود قریب بقرب هم و رت می تواند شد پس
 قول بولا شتر نمی نیست و کیفی ها کان شهر قریب است در هر دو مقام شتر دوم
 بر است از جریه ها و نگرده باشد که در یقوت سیرت هم برای او نخواهد بود و بعضی
 در سقوط آن کواه گرفتن بر این تبری شرط کرده اند و لم یثبت بعضی مقید به
 اند تبری را با کان حال الاغناح و بعضی نمی که ده اند و الا شهر هو الاول شرط سوم
 انکه معتق را و ارفی از اقا رب نسبی و موجود نباشد چه مرتبه و لا شتر است از مرتبه
 ارت بالقرب است پس ارت نسبی قریب باشد یا بعید حاجب من له الاول می شود
 ادیم بر سر مطلب پس می گوییم که هرگاه شروط مذکوره مجتمع شود نمی که محقق است
 و ارت او می شود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشد با هم شریک می شوند و کور باشند
 یا انانی از هر دو صنف و تمت میانه آنها در اینجا مساوی است و لست و سبب
 لا کالارت بالنسب است می اگر شرکت آنها با هم می باشد نیست با هم صحت می تواند
 صحیح به الکفایت و الیاض و اگر با هم زوج آزا کرده شده یا نشو جمع شود و لیس
 ندرج است برای شوهر نصف و باقی برای منعم خواهد بود و من یعوم مقام

در خلاف کرده است و ابو حمزه الواصل جلی علیه الرحمة پس سخ کرده
در حدیث منع با نفوس گفت است که هر چه است نصف آن بشود هر
چیز که او را رسیده است از خبر بر دو و جهش طاعت و قولش شهادت و
هر که منع مفعول باشد پس در حدیثین و ارث اختلاف است بعضی گفته اند که اولاد
میتواند بسوی اولاد زکوری و اولاد اناث و اگر زکوری باشد پس اث برای عصبه او
که عقل میکنند از او یعنی عوض جرم او میدهند از قسم دیت و مانند آن مثل این
اجداد و عظام و اولادشان اینهمه در صورتی که اگر آزاد کنند مرد باشند در صورتی که اگر
باشند پس لای او با اولاد منتقل نمیشود اگر چه زکوری باشد بلکه محمول میشود بسوی عصبه آن
و بعضی گفته اند که هر گاه آزاد کنند مرد باشد پس همه اولاد و ارث میشوند اگر چه زکوری
اناث باشند و این قول شیخ است در خلاف این او را پس علی و در سر آمد و شهید در
در و سنی نشانها خلاف روایات است و در دلیل قول اول چند حدیث صحیح
و قویست و ستمند قول ثانی حدیث موثق که از آن کرده حمزه بن عبد المطلب
رضی الله عنه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر او از خمر حمزه دادند و روایات
اشهر است و اقوی بسند و انانیه مخالف عامه است و صاحب الفوائد یتمیم را العزیز و الله
یمیل کلام البکر بن طلحه را بهیچ حال از اشکال نیست و احوط مصاحبه است
مرتفی میشود خلاف در سنن مسلم بن الحجاج قول و لکن در بیع عام الکفار و قول که اہم بود عود
بدری با اخوة بدری حدیث المولا و کتبه فی السب فحج عنه اخوة الدلیل فی فی الباقی

و اگر پدر یا جد مشترک دوازده فرزند بود و این فرزندان برای خدمت برای رسول الله
 در اسیر جده مقدم درشته و آن سزا است و مستحق این است که این فرزندان را
 صحیح را مساعد قول او کرد و اینده چه ظاهر است که صحیح را اولاد بعد از او است
 بآنکه جناب نفیسه وارد و اما در سلسله از کلام صاحب که باید ملاحظه نمود که حکم او مثل حکم
 بنابر شهرت و بیضاورد باید المعروف بنهم ان الالبون بنسب ارباب اولاد و مع الا
 بختن ان بالارث درج شریف نمانی علیه الرحمه در روضه بنیته و مولانا السید علی طارح
 در باب ض فرموده اند اما لام فتنی از نیا علی ماسلف شیخ علی سبط شریف نمانی بیضاورد
 ماسلف من مشارک الاناث فی الارث و فی الروضة ان الاقوی انها نشاء کریم
 الریاض الاشتهر انها نشاء کریم البضا العموم الحدیث المتقدم و انما الخارج منه ما یستوی
 البیض النبیات فاحده و اگر اولاد حلت موجود نباشند اولاد آنها تا نیم مقام
 آنها خواهند شد و مرتب خواهند شد مثل ترتیب میراث و چونکه بعد البون و اولاد
 غیر از عصبه در و لا کسی است نیست پس در صورت فقدا اولاد و اولاد اولاد برادران
 میشوند خواهران واحد او پدر و ارث میشوند نه جدات پدر هر اگر ارث تعلق یکسانی
 دارد که آنها جرم و خطا بشود غلبه نماند یعنی تدارک نیست و جناب الشیخان ما آنها
 باشد و آنها نیستند مگر اجداد و ذکرا و اجداد و عصبه بنسب و نشان ترتیب
 درون العمام و اولاد پس و این چنین ارث نباشد اگر باقی مادری معنق یعنی منعم خواه برادران
 و خواهران مادری باشند خواه احوال و خالات و خواه اجداد جدات لکن صاحب
 کفای مشارکت اخوات را با اخوة و جدات را با اجداد اقرب است و بعد طبق

و خلاف کرده است و این تمام ساخته من دون تصریح بحال ابعاد و طاهر است
 و در این منعم یا فوری است و در اقرار و در غیر تعیم را بعید نموده اند
 و اما در این منعم یا فوری است و در اقرار و در غیر تعیم را بعید نموده اند
 تعلق با موال و منعم یا فوری است و در اقرار و در غیر تعیم را بعید نموده اند
 و هو الا شه و دیگری است و در اقرار و در غیر تعیم را بعید نموده اند
 لکن از جمله حقوق متروک است و قمر نزاع ظاهر میشود مثلاً اینکه فرض کرده شود
 که منعم قبل از آنکه کرده خود مرده باشد در حالیکه دو پسر کنه شده باشند پس از آن
 یک پسر او را گذاشته میرود یکی باقی بماند و درین حال بنده آزاد کرده شود
 بنده و فانی بماند که در بصورت بنابر قول اول میراث مختص در فرزند موجود
 خواهد بود و بنابر قول ثانی پسر موجود و او را پسر منوفی هر دو شریک است
 خواهند بود و لا انتقال الوار الیهما بعد وفات المنعم و بنابر آنچه در تعلیمه الرحمة
 من ربه الاحد قول اخیر را نظر بخواهیم مخصوصاً حج دانسته و لکن در این قول
 میتوان گفت که این روایات محارض است با روایت الوار لهما و کما فی التفسیر
 ظاهر این روایت نیست که لا انتقال قرابت بابه الا این است نه منور و حمل
 روایات اول بر اینست که در این روایت و لا الرعوق میراث را بجمع و لذت
 این باشد که لای معنویت است خواه بعنوان مجاز یا حذف یا استثناء
 و این است بسوی والا بعلاقه بسبب مجاز اخطای استغناء ندارد خصوصاً
 نظر باینکه میراث حقیقت است در وراثت مال و وراثت حقوق مجازی

مستحق خلاف کرده است و بگویند خود را وارث میشوند و اولاد او را نیز
مستحق باشد للصلح مع عدم ظهور الخلاف نهان
از حره یا حره بالاصل سبب را چه مال بعارض تقدیر ثانی در ثبوت این حکم کافی
نیست و سببی فیصد فی سبب اثر اولاد بر تقدیر اولاد و حره یا از اولاد علی بنیهم
اللام و یا مملوک ملک پدر اندکافی صورت الاشتهار عند جمیع و جمیع حدیث شامل هر دو صورت
است لکن در صورت اولاد و خلا فی ظاهریست در عدم تحقق و لا و بصورت مملوکیست
محتاج بقیس مستقل خواهند شد و در بصورت من حیث العتق لا مستحق خواهد شد از حیث
اولاد پدر من و سبب که روایت را بر حریت بعارض حمل کنند و حره از برای حریت مملوکیست
و باید علم و کیفا ما کان بعضی از مملوکین خلاف دلالت و اولاد است و متنی شخصی نیز خود را که بجا
کاخ غلام شخصی میگوید و بداند از او که قبل از اینکه مولای شود غلام خود را از او کند
پس لای طغان را می مولا می گویند که مالک و معتق ام اند خواهد بود و بعلت اینکه مولای می
نیمت بر آنها دارد و معتق را و سبب عتق اینها گردیده پس اگر بعد فوت مادر او را و پدر
و رقیبه پدر مهر از رقیبه رقیبت بدر زفته و ارث او مولای او خواهد بود و اگر چه مولای
اب بعد از بیابان را از او کند لکن گاه پدر قبل مردن از او شده باشد پس
مولای آنها از مولای نام نمی و اولاد بعل خواهد شد چه لای اب تقدم است بر اولاد
مما لو کان مستق قبل عتق الام و میره لان الولاء تملوا النسب بحديث اللجوء النسب
بعضی از اصحاب از اینها می گویند که سبب اولاد از اینهاست که در ولادت آنها تقدم

حریت نام مشروط گردیدن از برای احترام از صورتی که متولد شده باشند در محال نیست
 از او کرده شوند چه و لایحه شان در نیصوت از برای مباحث عتیق خواهد بود که اگر
 چه نعمت و جهان معنی قوت است از همان معنی است که در بعضی از کتب آمده است
 اصلیه و لا موجب لایست بلکه خلافی در آن ظاهر نگردد و لکن اخبار صحیح در اولاد
 حره وارد گشته چنانکه اشاره بان فتنه است از خود جنسی علیه ارحمه در بعضی تعلیقات خود
 بعد از بعضی از این آیات میفرماید ظاهر با اختصاص حکم بجزایا اذ کانت حرة الاصل
 و هو ظاهر الاخبار السابقة علی خلاف ما ذکره الاصحاح اجموع علیه فیه برود شرح
 مفاتیح گفته است الظاهر نه ما لا خلاف فیه الا ان صحیحه این سابقه فیه است
 زده اند این آیات را بحمل بر حریت عارضه سبب عتیق مادر پس از آخره محقق خواهد بود
 صرح به مولانا مجلسی آنکه شیخ قائل شده باینکه مادر و لا دملوک که آزاد شود از جانب
 الک که در آنکه بدو و جدا آنها ملوک باشند پس لای جد جدا را آزاد کنند پس لای املا
 از منعم مادر منعم متقبل شود چنانکه در صورت سابقه منعم بدو متقبل میشد و بنا بر این هرگاه
 بعد العتاق جد و لای پدر پدر را آزاد کند و لا منعم جد منعم متقبل خواهد شد و این
 را اجرا بر می نمایند لکن محقق در شرح در اصل جد و لا از مولای منعم و لای جد توقف نموده
 و کیفیت باینکه علیه سایر عتقا ذکر کرده اند که وقتی که مولای منعم واقعه ای که میراث
 با لولا تعلق با آنها دارد و منقول بدست منعم لای منعم متقبل میشود و اگر آن منعم موجود
 نباشد پس اقل را بمنزل اقربای منعم لای اصل اند که اگر آنها هم موجود نباشند پس منعم
 منعم پدر و الا بسمی منعم منعم و بکذا و بنای منعم بر حدیث لولا و کما لکذا و بنای منعم

در این باب چه میگوید و لا ضمان جریره است آن عبارتست از عقدی که مرکب
 از ارباب قبول جنایت و سائر عقود است ایجابش آنست که یکی یک یک بگوید که عقد
 با شما میارم و اگر در هر یک عین کفری از من یعنی غرامت جنایت خطای من ضمان آن
 باشد میاری کنی و اگر نه میاری ام و آن یک یک بگوید قبول کردم و ضمان داشت میستور
 مختص الکنده خواهد بود من سیر عکس مگر اینکه آن دیگر نیز بپذیرد و اگر ایجاب و دفع
 سازد پس ضمان جریره از طرفین مستحق خواهد شد یا اینکه شخص اول بگوید که عقد و
 عهد کردیم تو باین نحو که تو ضامن خطا و جنایت من باشی و من ضامن خطا و جنایت
 تو باشم و یاری کنی ام و یاری کنم ترا و وارث من باشی و وارث تو پس شخص
 دیگر قبول کند و بر این ضمان جریره در ایام جاہلیت بنای میراث بودند بر قرابت
 پس حضرت علی و بعد سلام آنرا باقی گذاشت و بعد آن نسخ کرد این حکم را با سلام
 و بیعت پس هرگاه مسلمانی هجرت میکرد و مهاجرین ارث او میشدند اولاد او بعد از آن
 منسوخ شد بتوارث رحم و قرابت از شافعی نقل شد است که ارث بضامن جریره
 مطلقا منسوخ گشته و نزد صحابا بعضی وجه باقیست یعنی در صورت فقدان اقارب
 نسبی و لامی علق این عقد سبب آن میتواند شد و شرط و اجزاء آن فقها در بحث میراث
 بیان میکنند هر چند درین جزو زمان اثری ازین عقد در میان خلق باقی نیست و لکن بعضی
 از علما از آن اعراض کرده اند لکن بالا جماع اگر آن اولست پس آنکه این عقد با بر مذکور
 انما بعد و لازم است پس متعاقبین و من بر طرفین نسخ آن نمیشوند کرد و نه نقل این و لا
 بدست من میراثی می تواند کرد و لا اولاد و لا یباع و لا یوهب و لا یسقط و لا بالعق و لا

[illegible]

علی بن ابی طالب علیهم السلام و لاء الامامة مع كونه اشرافنا بحسب منسب الارشاد
 اخرنا پس وارث نشود امام علیه السلام مگر در وقتی که هیچکس از وارث سببی نباشد و چون از سبب
 موجود باشد اما از وجه پیش یک آنحضرت است در میراث و نصیب علامتی در تفسیر و علی الام
 از شهر کافی را پس در کفایان امام علیه السلام در ایام حضور و ظهور و غیبت خود را بهر
 میخوانند میدهند و بهر حکم میخوانند می آرند لکن در تقعه نهائیه چنان علیها الرحمة
 کرده اند که جناب میر علیه السلام میراث من لا وارث له را بقدر اربله میت قسمت میکردند
 و محتمل است که آنحضرت بحسب اختیار چنین امری بعمل می آورده باشند الا توفیق من الشان
 و اما در زمان غیبت اختلاف است پس بعضی از علما فرموده که مال من لا وارث له چنانکه مال
 امام علیه السلام است باید که آنرا امامت گذارند و یکدیگر وصیت کنند بجهاد طاعت و احوال
 آن آنحضرت و وقت ظهور مثل سایر حقوق آنحضرت شیخ و خلاف عوی جماع بر آن کرده و بسیار
 از او نقل و اخر قائل شده اند بقتیمت کردن آن فقر و مساکیین مطلقا کافی الشریع و
 التجرید و غیره و میفید باینکه از بلمیت باشند کافی المعه نمایند میفید بقول افعل علی
 علیه السلام و روایت امر بدون آن همه شهرین میت مکرانیکه مراد از بلمیت بلمیت
 او باشند و از شرح المعه سبب بلمیت استفا و میشود کویا جبر علیه السلام چنین فهمید
 و بر هر دو تقدیر اخیر روایت بمشترج مؤید روایت تحت اهل بلمیت نخواهد بود و این
 احتمال اول ظهور و بالبحر و فوف در بعضی نسخ این روایت لفظ همیشهج واقع شده و آن
 معرب همیشهجست یعنی اخ رضاعی می باشد است آنکه در روایتی وارد گشته که شخصی
 و وارثی نگذاشت غیر از برادر رضاعی آیا وارث می تواند شد حضرت فخر مدیری

و اینهمه بر آیات سند او متناحالی از ضعف نیست قائلانی تویر و استهزا چه که
 استخوان خود را از قبیل حسن انقال بتقیان ساج ساخته اند کادلت علیه الروایات
 و جناب فقیه مد علیه الرحمه تخصیص آن بمجاویح سادات اقرب است از جهت اینکه
 روایات آورده است که سادات عیال آنحضرت اند و آنجهت نگه هرگاه بسایح
 سادات حتی شان از حسن فاکند پس حضرت کفار و جاهل و غیور است شأن لازم است در زمان
 حضور پس در زمان غیبت شدت حاجت سادات و عدم وفای خمس مصارف
 شأنی لازم است آری اگر اینها غنی شوند و غنی نگینند الا ان یثیروا و الله چه این
 فرضیست که منع لان التوفیق عن اهل الاعصار سلوب بسوی غیر سادات
 صرف کرده خواهد شد و کیفیها کان بدست حکام جور از انیتوان از دالان باشد
 ثمر او اگر باوصف اختیار با بنوا و اکل از دضامن خواهد بود و اگر حفظ بعضی سبیل
 بعضی دیگر قادر باشد حفظ ما کن واجب خواهد بود و نتوان فی البذل للماقل فالماقل

مطلب خام در موارث ناموده و دران چند فصل است فصل اول

باین میراث خلعتی است آنچه بدان نام مجت اول میراث خلعتی پس بدانند
 کسی است که علامت بیجولیت و انوثیت در او مجتمع شده باشد و ظاهر آیات و

آیات دلالت میکنند بر چهار نوع انسانی در دو صنف مرد و زن پس در صنف
 مرد عینی از یکی ازین دو صنف میراث نیست پس یکی از هر دو علامت او اصل و دیگری
 را بدخواهد بود پس اگر بر حجات عقلیه یا شرعیه تمیز اصل از اید توان کرد خلعتی واضح خواهد
 بود و حکم واضح چه اگر ملتی بر حال خواهد بود حکم آنها را و جاری خواهد شد و اگر ملتی

خداوند متعال این بر او نازل فرمود که در دین و الایس خفتاشی شکل خواهد بود و شیخ سید
بعد از علامت سابق بول عدم این حدیث را در کتاب علامت شیخان با علامت قایل
بول یافته شود و بر این حکم نموده خواهد شد درین حکم خدای صبح خواهد بود و در کتاب
الشیخان خواهد بود و در حکم اختلاف در اند و طریقه اعلام حال و کجاست و در کتاب
که اعتبار کنند بول کردن و اگر بول میکنند از ذکر و کثرت اگر بول میکنند و شیخ
زن است اگر از هر دو بول میکنند آنکه سبق باشد اعتبار آن خواهد بود و بر همان
منحج حکم را تا جاری خواهد شد و در اول خلاف از بدو شیخ رضی فتوی نیست در
ثانی جمعی را باینجه کثرت نموده اند و ابو حنیفه صورت عدم سبق بول بعد علم
طرح حکم نموده و صاحبیه اعتبار کثرت مقدار کرده اند و ابو حنیفه در رد آنها
گفته که آیا دیده که فاضلی وزن بول مشغول شود باوقیه و جناب سید سید بن کثر
نعم لازم دانسته و فیه تطریس کرد و در خیال نیز مساوی باشند پس جمعی از اصحاب با بول
الاشبه اعتبار کرده اند و منجری را که لقطع بول از آن متاخر باشد بعضی مقدم
الانقطاع را مقدم دانسته اند و بعضی هیچیک را معتبر ندانسته اند و اول الانخیلو
من قوه پس اگر درین امور نیز مساوی باشند شیخ در خلاف عمل بر قوه فرموده و آنرا
اجماعی پنداشته و شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمة بعد از ضلایع نموده اند پس
اگر در عدد مختلف باشند حکم مذکوره و اگر مساوی باشند حکم باوشت کرده اند و دعوی
اجماع بر آن نموده اند بجهت حکم علی علیه السلام که این درین امتواتر دانسته میشود
حنفی که روایت کرده است از شیخ در تندی که فی حدیث آنحضرت حاضر بود پس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاس باشد و عن الاصل خودی الوارث
 و آنچه بقای الوارث باشد
 هیچیک از اینها نیستند بلکه باقی بکیری و تری که آن دیگر
 فرض نقل شده با نام علیه السلام و اصل خواهد شد و اگر و اگر
 زکله هر دو با و خواهد رسید و هرگاه میان هر دو بیست تفاوت و در مجموع
 باشد از آن بابت که می رسد و صورتها می بینیم چنان است که گذشت
 اگر با هم از این هر دو مالی باشد نه دیگری مال صاحب مال نقل بسوی
 هم المال خود و از نقل بگیرد و وارث او و وارثان ذو المال محرم
 خواهد شد و این احکام همه مخالف اصل است لکن عمل بران سبب بض تعدد
 لازم است و در موت حشمت الالف که بدون سبب خارجی بلکه
 در مانند آن حاصل شود میراث هر یک از اموات غیر معلوم تقدم
 الوارثان و وارثان خاص و از آنکه خواهد رسید و مال یکی دیگر نقل خواهد
 و این حکم بین الاصحاب متفق علیه است و بعضی بصوص هم بران لالت
 دارد و اصل سهوم و میراث مفقود است و آن کسی است که غایب
 و مال فوت و زکله کی او معلوم نباشد و تقسیم تر که او انتظار لازم است
 اتفاقا و لکن در مورد انتظار اختلاف است بعضی قائل شده اند با نظر
 چنانچه مال را در بین آن که از آن تصریح وار دست بقدر ما یطلب فی الارض
 از بین آن که بقدر علیه هم مال بین الورثه مثل انیکم در این و چنانچه وارث است

[illegible]

بنام نهم فردا در شکل است لکن استخوانی است و در وقت آن که در حال
در نوبت که استخوانها در اول منته بکلیه در بعضی رعايت را باید
فصل چهارم در مسائل متفرقه مسئله اولی آنکه هرگاه پدر و مادر
بر اوست نماید پس در هر وقت که باعث حرامان پدر میشود بلکه خلافی در میان
غیر شیخ در نهایت بعضی منسوب نقل شده و بعضی گفته اند شیخ از خلاف خود و غیر بنایه
نموده و در بعضی است که بنویسند عیسی اجماع نموده اند لکن بعضی روایات و مستند شیخ ذکر
نموده اند که اینها از اعتبار نیست مگر شاذ است و در اول است آن بر مطلق
شیخ نظر کرده اند چنانچه هر چه نیست در نفی ارث پدر

مسئله ثانیه مولد زنا
وارث نمیشود و وارث نمیشوند او را پدر و مادر و کذا من متیقرب بهما الیه ای که
نوبت باز و بی داشته باشد یا اولادی از طلال بهر ساینده باشد ثوارث میان
انها اختصار خواهد شد و الا فالارث للامام علیه السلام و از این جنید و صدوق
و ابوالصلح منقول است که ایشان را در ارث و لذت قرار میدهند و کذا من
تقرب بهما و مستندشان به نفع و شد و از آن محتمل تفسیر است **مسئله ثالثه**
حرام از نطفه شود و اگر زنده پیدا شود و هرگاه وقت لاوت یا بعد آن صدق
که یا از نطفه و یا از جنین یا از حیات است و هرگاه حرکت بدنه از وظاهر شود
و الا لکن بر حیات است و کذا من گفت می کند چنانچه در بعضی اخبار یقین بآن
دارد و نیست و اخبار است که ممالک که بمفهومها بل منطوق بعضی مالات بر نفی اعتبار
که در اخبار و تفصیل است و شوریست که مفید یقین بجمیات نباشد بلکه احتمال حرکت طبعی

و اما در مورد موت فانی است و ثابت در آن غل غل نیست بلکه در وقت موت
 منقطع می گمانند که مقتضای اصل و الاحتیاج ایضا و روایات معتبره
 اختصاصی است با بعضی حمل تفسیر و اندوخته میانه قریه علی لک بعضی تفسیر کرده
 اند و بیان از ثبوت و غیره است پس از اول استعلام این است که در بار
 ثانی حلق حرکت را در پیرامون الفاتیح ضغفه و جبهه علی التمام است
 السید فی الریاض لا یج بعضی استقراریات را شرط کرده اند و بعضی
 ظهوری ندارد و ضرورت نیست که در وقت وفات موت در محل حیات درایه
 باشد آری اینقدر ضرورت است که وجه حمل عند موت معلوم باشد و آن در صورت
 طفل در بکتر از نشستن یا از وفات او متولد شود و واضح است و همچنین در صورتیکه
 استداد مدت زائد بر آن باشد الی قصی محل که مدت یکسال است هرگاه درین
 بین بآن نطفی میگیرد اسناد حمل بآن ممکن باشد بوقوع نیامده باشد و اما اگر نطفی
 دیگر پدید آید مانند آن بوقوع آمده باشد که حقوق طفل بآن ممکن باشد پس قی
 ثانی و عدم ارشاد از اول قوی خواهد بود بحیثی القریه علی قول الشیخ رحمه الله
 علیه جمعی تصریح کرده اند باینکه اگر نصف طفل از شکم مادر بیرون آمده حرکت
 را درایه آن ظاهر شده باشد بعد از آن هرگاه وضع حمل بتمام نباشد و در وقت
 او متحقق شود میراث نخواهد برد و بعضی گفته اند که خلافی درین مسئله نیست بلکه از
 اهل سنت **مسئله** را بعشیر ابو جعفر طوسی علیه الرحمة فی کتبیه گفته اند
 بلکه خلافی نقل کرده اند ورنیکه برای حمل از راه احتیاط و در و سپردن و پرورش

[illegible]

به پیش از آنکه بر پدر و تقدیر بدو و آنچه در حق او عاید شود و از آن شخص کنند و اقل با او بد
 و زاید را امانت گذارند تا آنکه حقیقت حاصل مقبیل شود و مثلاً شخصی فوت شده و پدر
 در غایت غم و اندوه است و بر تقدیر تولد فرزند زنده برای پدر رسد تنها
 یا مع شئی زائد علی حساب اردو برای او جانش خواهد بود و بر تقدیر تولد طفل
 مرده ربع نروجه و مانعی به پدر خواهد رسید پس شش سید که اقل محتمل است
 با آنها داده شود و باقی امانت می باشد حتی سیستین الالم و اگر واری می شود باشد
 که بر تقدیر تولد طفل زنده محبوب عن الارث نشود و بر تقدیر عدم وارث شود
 پس او را هیچ چیز از ترک نمیدهند تا اینکه حقیقت حال بعد وضع حمل متضح شود پس
 در آن هنگام هر چه مقتضای میل است خواهد بود بعمل خواهد آمد مسئله حاسه
 هرگاه کسی را غیر ورثه حمل را ساقط کند پس بیت او را پدر و مادر او وارث میشوند
 و هرگاه آنها مسفقود باشند و میت را متقرب یا یون و الالب ارث خواهد شد
 و در المتقرب بالام من شیخ از متقرب باحد الطرفين مطلقاً ضعیف است
 و در روایتی که ضعف آن منجر است بعمل صحاب ار شده است که حضرت
 امیر علیه السلام هرگاه طلحه و زبیر را نه میت دادند و در طرف ثانی روی انهر میت
 آوردند پس گفتند در راه بزر فی حاله پس از خوف و بیم آنها حمل او ساقط شد
 در حالیکه زنده بود پس اضطراب کرد تا اینکه مرد و بعد او مادرش هم مرد بعد
 آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با صحابه بر او گذشتند و آن زن در راه افتاد
 بود پس از مرد هم پرسیدند که حالش چیست حقیقت حال ابوعز ساینه پذیرفتند

که زن اول مرده است یا طفل ع ضد است این که طفل قبل از او زاده است
پس آنحضرت شوهر ضعیفه را طلبید که پدر طفل بود پس و ثلث است با و پانصد
و ثلث است با و را و آنچه حصه دارد بود نصف آن می شود هر و نصف آن ثلث است
و یکم سکه سادس هرگاه دو کس با هم تعارف نمایند بر وجهی که مورث میراث
باشد و ارث هم میشوند و عینه در کار نیست کما هو مخصوص لم یظهر فی خلاف
منا و اول علی خلافه محمول علی التقیه سکه سابعه در میراث فرزند ملاعنه
یعنی نیکه شود هر او را سهم زیاده ساخته یا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض در اینجا
بقسم اخیر متعلق است و شرط است که شوهر بقدر اول شهادی نداشته باشد بلکه مدعی شهادت باشد
و از آن حکم شرع او خود را موقوف سازد پس حکم شرع مرد را موقوف بلاعنه میکند کیفیت در کتاب العا
مذکور است بعد قوع لعان مفارقت تحريم مویید میان آنها تحقق میکند و حد قوت
از شوهر و حد زنا از ضعیفه ساقط میشود نسبت به فرزند نسبت پدری منقطع میشود
پس آن شایع است که اختصاص میاید پس برای مرد است سدرین با اولاد آن فرزند
و باقی برای اولاد اگر پسین تنها یا پسین دختران باشند و اگر دختر واحد یا متعد
باشند پسین برای آنهاست نصف یا ثلثان فرضا و باقی برادر و دختر یا دختران
رو کرده میشود و اگر اولاد فرزند ملاعنه موجود نباشد ثلث با و خواهد رسید اگر کسی
از زوجین هم منضم خواهد شد در صورت اولی نصیب نی و در صورت ثانیه نصیب
اعلی خواهد یافت اگر مادر تنها و ثلث شود ثلث بفرض باقی اجبت و با و عاید خواهد شد
پس مع مال برای او خواهد بود و اگر اولاد تنها گذشته باشد مال او در صورت ثلث و اگر

آنجا بقرابت است بقرب است الا چنین و در دیگر که سلف و اولاد او را
 باشد با قارب دیگر از اخوة یا جد او و بعد از او و بعد از او و بعد از او
 الامام علیه السلام و اجماع و خصوص کثیره بر این حالت است که در کتب
 و این جنیه تخصیص داده اند این حکم را بوجود و بعد از او و بعد از او
 با بویه فرموده است که نسبت برای او درست است و این را
 باشند و اگر غائب باشند هیچ در رد و نشود و در جمیع بقیه
 از هر دو شق تردید و دلالت دارد و شق ثانی را که باید و در جمع بین الاخبار
 اختیار کرده است و لکن صحیحین سبب شد و در موافقت آن با امام و
 اکثر صحابه خلاف آن بطرح یا ماول خواهد بود و وارث پیش از او و بعد از او
 و خود را بلا خلاف و همچنین در ماری دیگر اقربای او و در او و در او
 و لکن این استبصار شیخ مفهوم میشود که اگر پدر را عترت بنو و پسندید در صورت
 پس و وارث احوال خود خواهد شد و الا فلا كما هو مفاد بعض الروایات قول
 اول خالی از قوت نیست و شرط اعتراف پدر در ارث اقربای او و غالی
 از بعد ناری پدر و من تقریب تا وقتی که به پیغمبر اعتراف نکرده اند میراث
 از طرفین متفق است هرگاه پدر را عترت به نبوت نماید و در امان تکذیب
 باشند پس اشکالی نیست در اینکه میراث پدر خواهد بود و پدر وارث پس نخواهد
 و اما اقربای پدری پس باره شان سه قول است یکی آنکه قوارث بعد از او
 الا بعد از طرفین متحقق خواهد شد و دوم آنکه ارث از طرفین متفق است سه قول است

اگر تصدیق پدر بر همان نمایند یعنی حضرت پنهان میراث از پدرین متفق خواهد بود
 و اگر انکار این باشد یعنی از پدرین متفق نخواهد شد و خیر الامور وسطها علی شریک
 و چونکه در صورت بیان این نسب با اعتباری نیست هرگاه این ملاعنه بمیرد
 و پسران از او از خود برادران پدرمادی بگذارد حصه همه مساوی خواهد بود و مستقوط
 نسب با لاب و اطلاق ب درین مقامات اطلاق مجاری است شبهه
 الابوة ملا علی قیقه است که منته فرقه مجوس که قومی هستند ملحق باهل کتاب قیل
 کان لهم فی ققته و کان که کتاب مخرقه هرگاه در جوع آید حکام اسلام و یا
 شرط کرده باشند بر آنها التزام احکام اسلام را پس علمای رضوان الله
 علیهم در جمعی که بر ایشان جاری باید کرد اختلاف نموده اند پس از یونس بن
 عبد الرحمن رضوان الله علیه که از اجلای صحابه حضرت امام موسی کاظم
 و امام رضا علیهما السلام اند منقول شده که بنای میراث شان بر نسب و
 سبب صحیح میراث از زنده سبب سبب فاسد و از فضل بن شاذان بنیاد یاری
 علیه الرحمه که از فضلالی صحابه و از رواة اخبار عسکریین علیهما السلام است
 نقل شده که بنای ارث آنها بر نسب صحیح و فاسد و سبب صحیح و سبب
 الفاسد میباشد و شیخ طائفة در اکثر کتب خود در نسب و سبب هر دو
 نموده از صحیح فاسد قول اول اسید مرضی علیه الرحمه و ابو الصلاح و ابن
 ادریس و جمعی دیگر صحیح و فاسد و سبب صحیح و سبب فاسد و بعضی انقیاد
 بر نسب است که نموده اند و قولانی را صدق یعنی بن بابویه و ابن ابی عمیر

و شیخ مفید علی نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث ابن راج و مقداد و غیره
ایشان علامه در تحریر اگر مشهور و مستحب و مسئله خالی از اشکال نیست و اکثر
روایات دلالت بر صحت نسب و سبب اینها دارد و نیز در حدیث وارد است
کل قوم و اتوا شیعی بیزنم حمله آن مرجع قول اخیر است و مستحکم علی التخصیص بچنانکه
مسئله فی رساله مفردة انشاء الله تعالی **مطلب پنجم** در بیان
موقع ارث است و مشهور بر آنهاست چیز اول کفر و دوم قتل مورث سوم علقه
بحث اول در بیان بالغیت کفر است و آن بالغ نمیشود مگر از جانب
وارث یا یعنی که کافر وارث مسلم نمیشود نه اینکه کافر وارث کافر نباشد و نه
اینکه کافر مورث مسلم نشود پس خلا فی نیست در اینکه کافر وارث نمیشود مسلمانی
را خواه آن کافر حربی باشد خواه ذمی و خواه مرتد فطری یا ملی و بعض اخبار
نفی توارث اهل و ملت متفاوت میشود یا محمول بر تقییه است یا بر نفی ارث من
کلا الطرفين علی ان یکون النفی داخل علی المجموع من حیث هو مجموع و آن اعم
است از انتقای آن اساسا و انتقای آن از احد الطرفين و من الآخر و المراد هو
الثانی كما صرح به بشرط من الاخبار پس اگر مسلم و اربعی مسلم داشته باشد
خواه تنها باشد خواه و اربعی کافر هم نداشته باشد مثل اینکه دو پسر داشته
باشد یکی از آنها مسلم باشد و دیگری کافر پس میراث مسلم اختصاص خواهد داشت
و همچنین اگر کافر اقرب باشد و مسلم بعید تر حتی ضامن جبریه و امام علیه السلام
و اما اگر سبقت کافر باشد پس اگر وارث کافر منحصر در کافر باشد میراث کافر را

خواهد بود و اگر وارث او کافر و مسلم هر دو موجود باشند پس وارث منتهی به پنج خواهد داشت
 اگر چه بعید باشد مگر امام علیه السلام کما فی القواعد فی الروضة البهتیه و بهذا جمیل
 الفرق بین الکافر و المسلم و هرگاه وارث کافر مسلمانان متعدد باشند و هنوز
 نترکه بر آنها نباشد باشد که وارث کافر بشرط اسلام در آید اگر اقرب از آنها باشد و
 بیراث خواهد بود و اگر مساوی آنها در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد
 و این حکم شامل هر دو مسلم است خواه مورت مسلمان باشد خواه کافر و مسلماً
 درین نیست و اگر وارث مسلم واحد باشد کافر فزاحم او نخواهد شد اگر چه مسلم
 او در هرگاه وارث غیر امام علیه السلام باشد چه مال در صورت وحدت و اگر
 از میت بمجروح و موت منتقل باشد و پیش از انتقال بدیکری محتاج بدلیل خواهد بود
 و بعضی بر آنند که اگر عین که موجود است کافر بعد اسلام مشارک میراث
 میتواند شد هرگاه وارث واحد زنده باشد و آن شاذ است کما صرح به
 فی المسالك لکن هرگاه وارث واحد امام علیه السلام باشند پس اگر مورت
 مسلم است مشهور است که کافر یکیه اسلام آورده اولی میراث خواهد بود و
 حدیث صحیح بر آن لایزال و محقق این درین جمعی اند که کافر هر چند
 اسلام آورد و فزاحم وارث امام نخواهد شد بعلت اینکه بمجروح و موت مورت
 مال آنحضرت منتقل شده پس اسلام او را در باب ارث نفعی نخواهد بخشید
 و بعضی بر آن فتیه اند که اگر ترکه میت را به بیت المال نقل کرده باشند
 پس قائلانی حق است و اگر هنوز نقل نکرده اند پس مال او متعین است بعد

نفس صحیح برای این هر دو قول اخیر وجهی ظاهر نیست اگر میست کافر بود و با باشد
 امر میراث را بر باشد در میان کافر و امام علیه السلام پس کفر مقدم خواهد بود و در باره
 ارث کاسلف اگر شرف اسلام مشرف شود بطریق اولی ارث خواهد شد و اگر
 او مقدم بر ارث امام علیه السلام خواهد بود و از توابع اینست که است اینک که زوج
 مسلم اولی است بر ارث زوجه از خویشان او که کافر باشد خواه زن او کافر باشد
 و خواه مسلم زیرا که نصف زوجیت میگیرد هرگاه آن زن فرزندی نداشته باشد
 یا فرزندی که کافر باشد هرگاه او را بسبب حرمان کالعدم قرار دهیم و یا حتی ربع
 خواهد بود و هرگاه در تقبیل سهم او وجود و له مطلق کافی دانیم باقی بر ذکر میشود
 بر او زوج مسلم که است ربع اگر میست فرزندی نباشد یا باشد و کافر باشد
 علی حمله کالعدم و ائمن بقدر اعتبار وجود و باقی از برای امام است هرگاه واری
 دیگر مسلم موجود نباشد و یا در کرده میشود بر زوج و در این هنگام هرگاه یکی از ورثه
 که تغار باشند قبل از اسلام آورند پس بعضی از مثل مثل شیخ در نهایت فاعل شده
 اند باینکه شریک احد الزوجین میتوانند شناخته شوند باینکه تمیز بین اهل ذمه و اهل ذمه
 قسمت است که چشم ظهوری ندارد دلالت استحقاق و احدهما اینست که هرگاه
 دختر مسلم و پدر کافر بگذارد و یا خواهر مسلم و برادر کافر بگذارد و اینها اگر اسلام
 آورند شریک مسلم میشوند و بعضی مثل محقق در شرایع گفته کرده اند و بعضی
 زوج و زوج پس بقدر اول حکم کرده اند بعد از آنکه اسلام آورده باشند
 و بر تقدیر ثانی مشارک میراث ساخته اند و آنی بنا بر قول بعد از اسلام علی الزوجه

و شایسته امام است می آید به عبار قول و عملی اگر وجه و هم از توابع سلسله است
است آنچه شایع شده از مالک بر این عین از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده
اند و نه وجهی از برای که مروی باشد و از برای او سپردن او و سپردن او را
باشند و هر یک از این پیش رو داد و خود و سال را نیز که است به باشد که آن حضرت
فرمود که برای بنی الاخر و نه که شایع خواهد بود و برای این الاخت یک ثلث
و بر آن خواهد بود و فقیر و لا نیست نسبت حصص هرگاه قبل البلوغ اسلام
نماید اگر قبل آن اسلام برده باشد با امام بسیارند پس اگر بر اسلام نیاورد
خواهند بود و امام مال با آنها خواهد داد و اگر اسلام نیاوردند یا بعد اسلام برگردند
امام مال را و ثلث بر او خواهد داد و یک ثلث بخوار خواهد داد و طاهر است که
فتوای شان بر این بوده و روایت هر چند ضعیف است لکن جمعی از اهلای علم
نموده اند باینکه عملی که در جواب تقدیم بلکه متاخرین نیز بر این روایت بود
است و روایت است از امام است که است پس عمل بر آن و در نسبت هر چند ضعیف
سابقه لغتی دارد لکن عمل است که بر آن است و اشتباه باشد چه این روایت قطع نظر از
انجا ضعف آن نیست و بعضی از اصحاب تقویت سندش نمودند و بعضی توضیح
درین حکم را که در زمانه آن امام است و مخالفت اصول و عمومات روایات عدیده
عالی از وجه نیست روایت است از اولی است نیز از توابع این سلسله است که هرگاه
پس از این که پیوسته است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است

اتفاقا محل قبل بلوغ طفل باشد پیش قتی که بالغ خواهد شد جبر خواهند کرد و او را بر اسلام
 و اگر ابا و انکار خواهد کرد و در حکم مرتد فطری اخل خواهد شد و خلائی در مسئله ظاهر نیست
 و نه در اینکه هرگاه والدین صغیر برد و کافر باشند آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و
 ازینجاست که اطفال کفار را مثل جوانان پیرین شان استرقاق میکنند و جناب سید حسنة
 علیه الرحمه میفرماید که ظاهر نیست که تبعیت اطفال در اسلام و کفر باوین از ضرورت
 باشد که از اخبار متواتره استفاده آن میتوان کرد و دلیل کلیف باسلام بعد بلوغ
 و اینکه اگر با کس قتل نموده شود از روایات ثابت است و شبهه نیست مگر در اینکه
 بارتداعن الاسلام محجرا و اسلام تبعی از چه راه است چه بر حدیثی درین خصوص مطلع
 نشده ام مگر روایت مسلمة صدوق قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا مسلم
 بر الوالد الی الاسلام من ابن کس من لده دعی الی الاسلام فان ابی قتل و ان سلم
 الولد لم یجر الیه لم یکن بمنها میراث و اطلاقات النصوص المتضمنة لاحکام الایمان
 غیر شاملة مثل تکرار حکم التبادر فی جملة ما و تصریح فی بعضها مسئله اخری مسلمانان
 باهم متواتر میشوند اگر چه خلاف مذاهبت استند باشند مگر اینکه از فرق محکوم
 علیهم بکفر باشد مثل خارجی و ناصبی که معطن بعد اوت اهل بیت علیهم السلام و اهل
 باشد و غالی که مرثبات الوصیت برای ایه علیهم السلام قرار میدهند و مجسمه و مانند
 آنها بعضی مطلق مخالف احکم کفر میدهند و کفار هم باهم میراث میبرند اگر چه
 اختلاف مطلق داشته باشند و خلائی درین ظاهر نیست لکن از منفعه شیخ بغیر بنا بر
 بعضی اشخاص اینشان فرموده اند که مرتد اهل بدعت را مثل معتزله و مرجئه و خارج

وارث میشوند و این طریق مومن وارث میشوند و در نسخه دیگر بر فرق مذکور
فتوی داده که انقله سید بن طاووس در الرایض فی الرایض نقل فرموده که اگر
ملت کفار و دیگر ملل وارث میشوند و آنها وارث اینها نمیشوند و مجیره و
مشبهه ارث سلم نمیشوند مسئله آخری احکام مرتد و آن کسی است که بعد اسلام
کافر شود و پناه بخدا و ضلال بعد اهدی آن بر دو قسم است یکی آنکه ولادت
او بر اسلام شده باشد یعنی وقت انعقاد حمل احد الابوین او مسلمان بوده
باشند که صریح به الاصحاب تأیید میکند از بعضی اخبار این باب از جهت
تعبیر ازان عمن لد علی الاسلام و علی الفطرة و از امر فطری می مانند حکمش
است که اگر کجایش شبهه حق او نباشد بحد ارتداد او میکشد کشته شود
یا نشود زن و از او جدا میشود و عده وفات را نگه میدار و اگر چه دخول بهائیان
علی قول قوی کافی الرایض و اموال و در میان زنی مقسوم میشود و خلافی درین
احکام ظاهر نیست از اسکا فی نقل شده که او در میان مرتد فطری علی فرق نکرده
حکم تانی را بر اول نیز جاری ساخته و آن شاذ است مخالف اکثر اخصوص که تصریح
تفرقه دادن واقع شده و آنچه مطلق است محمول است بر غیره و قسم دوم آنکه اگر کفر
اصلی خواه ذاتی باشد خواه تبعی باسلام در آید و از ان پس اگر بگوید خود و ما را
بعد از لا الضلال پس آن مرتد علی است و حکمش نیست که او را ابتدا قتل میکنند
بلکه بر توبه او را مجبور میشوند پس اگر توبه نماید توبه او را قبول میکنند و اگر با و انکار نماید
او را می کشند و بعد از مطلق نشدن اعتقاد میکنند که او زنده ماند و بعد از وفات اگر مرد

و این احکام نیز خلافی ظاهر ندارد و شیخ علیه الرحمة فرموده است که اگر کسی که از
 نزد ائمه برکتی شود و نتواند که او را برگرداند میراث او را در میان اهل بیت
 میکنند و این ادیس علیه از اختلاف شیخ نموده هستند الی لقاء الملک علی
 مالک گفته است که شیخ خودش در مبطوط و خلاف از ان جمیع نموده و آیا بجز
 آنکه عرض اسلام بر مرتدی و انکار او از ان قتل او رواست و حدیثی بر این رواست
 توبه او نیست و یا انتظار و اعمالی بقدریکه جمیع او باین در ان مطلق باشند
 یا بقدر سه روز کافی رواست ضعیفه پسند کنایش دارد هر یکی مختل است الی کل باب
 ذاهب مختار رسیدند علیه الرحمة قول وسط است و قول اخیر رواست
 اگر تا ممکن جمیع را اعم از ما زاد علیه برگرداند نیست حکم بر آن از این پس
 از دین اسلام برگردانده و خواه مرتد فطریه باشد و خواه شرک باشد از این پس
 بلکه و حسب میکنند و در اوقات نماز ضرب و تاویب بر او واجب است
 تا اینکه توبه و انابت نماید پس اگر توبه نکند و رجوع بحق نماید فهو مطلوب
 و الا در قید محلی خواهد بود و کار بر او تنگ میگردد و در ایام حدیه و غیره
 بر ان دلالت دارد و در بعضی آیات بدانند که اگر کسی از این توبه نکند
 و تضییق در طعام و شراب و مجلس وارد نشده و شاید مراد از استخار بیان نشده
 است و اصل همین ان نیکو نیست یا اینکه استخارام کو میاستن از حسن است
 و در بعضی آیات صحیحی وارد است که مرتد علیه بعد انکار از توبه میکند و
 ان سبب مخالفت جمیع مآول باین طرح است و بعضی از مخالفان آنرا که تفسیر میکنند

در باب مردن کوشش در باره زن نیز جاری نشود و این شکل است
 و هرگاه این را دوستی پس بداند که عدم قبول توبه مرتد فطری بحسب ظاهر
 شرع لازم است و هرگاه توبه او حقیقی باشد میانه خود و خدا ظاهر نیست که
 مقبول خواهد شد بقاء تکلیف استحال عدم قبول الایمان بعد تکلیف
 علی بن ابی حمزه علیه السلام در نه تعالی ثبوت حکم قبل مکنت که برای جسم ماده فساد
 و قطع سلسله ارث و اذقیل حد و جاریه علی اهل الاسلام باشد فلا منافا
 مسئله آخری هرگاه مرتد فطری بمیراث او و وارث مسلم خواهد رسید
 اگر چه بعید باشد و وارث کافر قریب و باشد و اگر وارث او منحصراً
 باشد امام علیه السلام وارث او خواهند بود مقدماً علی الکفار و خلا فی دران ظاهر
 و همچنین تبدیلی کرد صورت انحصار وارث او در کافر اختلاف است در ارث
 کافر وارث امام علیه السلام و مشهور نیست که وارث او امام علیه السلام و
 اسلام اند که کافر چنانکه در مرتد فطری که نشت و ارضدق علیه الرحمه خلا فی دران
 مسئله نقل شده از جهت آنکه وایت کرده است در فقیه خبری که دلالت میکند
 بر نیکه میراث مرتد ملی بورته او که کافر اند می رسد و از شیخ الطائفة کتاب تبصیر
 موافقت او بر بقول لایح میشود و در دیگر کتب این وایت منجمله تقیه ساخته
 چه این قول عامه است و وجه دیگر هم در تضعیف این قول ذکر کرده اند و لکن
 مسئله خالی از اشکال نیست که چه قول اول که شهرت خالی از قوت نیست
 میخشد و هم در قول است و آن مانع است قائل از ارث مقبول اگر چه

و صورت برادرت از قتل میراث مقتول را می دهد گاه عداوت با او و عداوت قتل کرده
 باشد لاجماع و مخصوص اگر از روی حد یا قصاص کشته باشد پس مانع ارث
 نیست بلا خلاف یعرف و روایات منع قتل حکم تا در مخصوص است بقتل عدا
 و آن متقابله بضد مطلوبه کما لا یخفی مانع نمیشود قتل خطا التصحیح عن رجل قتل امه
 ایرثها قاتل ان کان خطاء و رثا و ان کان عمدا لم یرثها و مثله الموقوف و ابن ابی عمیر
 و غیره خلاف نموده و می تند او که روایت فضیل بن سیر است ضعیف
 و ثناست آری از دیت و ارث نمیشود و لعله الاظهر و به کجای من الاخبار و به
 روایت صحیح ضعیف است تعبیر اهل اکثر اصحاب کما افید و در الحاق شیهه عمدا بعد یا
 بخطا و قول است لمشا بهت کلیها و لو باعتبارین و تعلیل بمقابله تقیض لطلوب
 در آن جاری نیست و صحتی مجنون و احتمال است شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در
 شیهه بعد الحاق بعد الجور دانسته و در صحتی مجنون الحاق بخطا را مقتضی
 پنداشته و فرموده است که فرقی نیست در میان مباشر و سبب در ظاهر هر دو
 لایم و شیخ شهید اول علیه الرحمه در در و من فرموده است که فضل بن شاذان
 علیه الرحمه گفته است که اگر صبی یا مجنون قتل یابد خود را بکشد و ارث او میشود و این
 ابی عقیل تمیز است و فرموده و کلینی مصدق قول فضل نقل نموده بر آن سکوت نموده
 اند و بعضی اصحاب گفته اند که قتل سبب مانع است همچنین قتل صبی مجنون
 و بعضی از علما از فضل بن شاذان این را عقل نقل فرموده اند که هرگاه کسی پدر خود
 را از راه تادیب بزند ممنوع از میراث او نخواهد شد و بعضی کان هرگاه خنجر شود

بجای قاتل عداوتی دیگر پسندید بعدتر باشد بر قاتل مقدم خواهد بود اگر چه پیشتر قاتل
باشد و اگر عداوتی دیگر نباشد پس مال او برای امام علیه السلام خواهد بود بلکه
آخری میت میت مقتول مثل سایر اموال است که حکم میراث در آن جاریست
اگر چه مقتول بعد باشد هرگاه صاحب بر دینت قرار یا بدین دین منقسم نشود
بر هر وارثی پس کسی که بی و سند لال بعموم آیه اولی الارحام درین مقام چنانکه
شیخ شهید ثانی علیه الرحمۃ اتفاق افتاده اند و وجه محل اشکال است یکنانه
عدم دلالت آن بر حکم سبب منع است و دیگر آنکه عموم اولویت محل
نظر است و معمول مال میت مال دینت را محل کلام است لکن دلیل ان خصوص درین
خصوص موجود است فالامر سهل و حکم سهل مجلا للاشتباه و منافی آن با قول
است یا بطرح البقیه و غیره با عموم دلالت شامل است بقربای پدری
مسئله درسی هر دو را لکن جمعی را علم تصحیح کرده اند که متقرب بام از دینت میراث
نمی برد و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و در خصوص تصریح بعدم ارث اخوة
مادری موجود است و انخاص مقدم علی العام و دیگر اقربای مادری را بسبب
اجماع مرکب و اولویت در حرمان شریک نمیتوان کرد و آیا قرض خواهان مقتول
در صورت قتل بعد هرگاه ترک و فاباد می یون بکنند نافع قصاص میتواند شد یا نه جمعی
را محققین قابل بعدم منع شده اند جمعی دیگر بر آنند که منع از قصاص نمیتواند کرد
اینکه ورنه مقدار دینت را ضامن شوند بعضی وایات بر آن دلالت دارد و بعضی
از اعلام مثل شهید ثانی علیه الرحمۃ در مسالک گفته اند که محل خلاف آنست که قاتل

دیت را با ذل باشند و روایت مطلق است و بعضی تردید کرده اند حکم نمیکنند
 احوط رعایت قائلان است خصوصاً در صورت بذل است و همچنین است اگر ورثه
 عفو را خواسته باشند و بعضی وایات مستفاد میشود که اگر ورثه همه عفو کنند
 مانعی ندارد و اگر قصاص خواهند بدو ضمان بین نمیتواند و در توجیه آن بعضی
 از اعلام فرموده اند که جواز همه بدو ضمان ازین راه است که در صورت همه
 قرض خواهان بر قاتل جمع بدین خود نمیتواند که بخلاف قصاص که در آن
 بالمره حق آنها تلف میشود و تموید نیست وایت ابی بصیر عن الصادق علیه
 السلام ان اصحاب الذین هم اخصاء للقاتل لکن از آخرین روایت مستفاد
 میشود که عفو هم مستلزم ضمان است قاتل کفیا کان در قصاص با ضمان
 جمع بین تحقیق است حق ورثه که شفاعی غیظ است و حق غرامی مقول که تغلظ
 بترکه و دیت دارد و کسانی که قرض خواهان بجا میدهند متمسک میشوند
 نه گرفتن دیت الکتاب است و بر ورثه واجب نیست که برای او کفین بخرند
 کلفت الکتاب احتمال شوند مسلمة اخری قتی که از برای مقول بعد واری
 از امام علیه السلام نباشد پس نباید ای آنحضرت است که قصاص کنند و اگر
 آنحضرت است که کفایت بکند و داخل بیت مال سلیمان نماید از هر دو امر عفو نمیشود
 ژرد و جمعی از علما تصریح باین حکم کرده اند و روایت صحیح بر آن لایزال و دو این
 ادب هیچ گفته است که عفو هم میتواند فرمود چنانکه سائر اولیاء دم عفو میکنند
 بلکه آنحضرت بعفو اولی است و عفو بکرم آنحضرت است پس هر چه حق میباشند

خواهد شد و اگر بر او نصفش ملوک باشد پس ربع برادر و ربع باقی نعم یا خال و غیره
 من طبقات الوزات علی الترتیب خواهد رسید و بکذا و اگر ملوک آزاد شود
 قبل از آنکه ترک در میان اجزا مقسوم شود و بتریک سائر ورنه خواهد بود اگر سزا
 باشد در مرتبه و اگر اقرب باشد تمام مال را وارث خواهد شد و اگر بعد است
 آزاد شود محروم خواهد بود اخبار کشیده برین همه لالت دارد و از اینجا است
 که اگر وارث حر واحد باشد و ملوک آزاد شود میراث نخواهد برد و مطابق
 آنچه قریب است باشد نسبت بحر و اگر بعضی که منقسم شده باشد و بعضی
 دیگر باقی که درین بین ملوک آزاد شود پس از جمیع مال ارث خواهد شد یا از
 باقی یا بالمره و ارث نخواهد بود سه احتمال است و اظهر و جناب سید محمد
 طاب ثراه و فاقا للعلما فی الارشاد احتمال اول است بدلیل عموم ارث
 قبل القسمة و قبا و قسمت جمیع از آن محل نابل است نیز که محل عدم تمت
 بر انتقای قسمت مجموع من جمیع المجموع خالی از بعد نیست اینجاست عبارت
 بدین سبقت میکند انتقای قسمت است را همانند انتقای بعضی و بعضی
 و همچنین قبا و از قول علیه السلام ان عتق بعد القسمة فلا ارث قسمت جمیع
 است پس اگر بنا بر حکم بر معنی قبا و بر دو فقره گذشته شود صورت قسم
 بعضی و بعضی از بدل اول بعضی خارج خواهد بود و صرف یکی از دو فقره انظار
 و ابقا و ثانی بر بنا بر و خالی از ترجیح بلام نیست اصل در ملوک عدم ارث است
 لکن بقاء بعد قسم فلا ارث ثبوت ارث است بحکم الله قولا فی التام
 الحکم

اعتق قبل ان یقیم کلیه میراث پس میتواند شد که در صورت تقاضای نیست
 راسا تمام نصیب وارث شود و در صورت تحقق قسمت فی بعض و در بعض
 حکم باریت فی الباقی و عدم اللدث فی الماضی جاری شود و مؤید آنست و آن
 حکم ندارد و جویمت عدم آن به ظاهر بعض مقابل لایان تحمل علی ما ذکره پسند
 طایب شرا به قرینه تقابل حتی کون مورد لغی و الاثبات احد الاخیلو
 من وجه و اگر برای میت وارث غیر امام منحصر در مملوک باشد چه میکند از قای
 او را بر گرفتن قیمت یعنی میخرد مملوک را از قای و اگر چه بخر باشد بعد
 آن آزاد کرده میشود تا که بقیه مال افر گیرد و خلا فی دران از روی بعض فتوی
 نیست آری بعض اگر چه تخصیص بصورت انحصار وارث در مملوک ندارد
 لکن با و از آنر تخصیص است و ظاهر اکثر اخبار آنست که ازادی او موقوف
 است بر ازاد ساختن آنکه خود بخود آزاد شود پس محتاج عتاق نخواهد بود
 و تلفظ بصیغه تعلق بحاکم شرع خواهد بود نه چنانکه اشتراک و متعلق است اگر
 حاکم شرع موجود نباشد پس خریدن و آزاد کردن واجب کفائی خواهد بود و
 تشبیه نام ولد بحریث منع از بیع آن مسلم منع از فکا و نیت لایه تجیل غای
 و عمومات الباب شمله میکتاب مطلق که از وجه کتابت بعض از آن کرده باشد
 بقیه وجه را از متروکات میت داده او را از بندیت رها سازند اگر چه
 بخروی که پیشتر آزاد شده از میراث بالمره محروم نبود و چون که در فک عبد
 شریک باشد و ارث خود موجود نباشد پس تم هم نشود که آن جزو جر بنزله وارث

حرست باید که مانع فک جزوق باشد زیرا که آنچه از میراث جزو حراثتی میماند
 بسبب مقابله جزوق بمنزله اوارث است که از امتیل و قال رسیدند
 علیه حرمت ربی بصدد و بعضی مطلق از حق الفتوی اگر متروکات میستفا
 بقیمت از نیکه ملوک است نکند مشهور است که فک لازم نخواهد بود
 بلکه بعضی از علما دعوی اجماع هم بر آن کرده اند و این حکم موافق اصل
 نیست چنانچه قهری خلاف اصل است خرج باخرج الدلیل بقی الباقی علی
 حاله مکرر ظاهر روایات است که بقیه از ترکه بعد خرید او باقی ماند تا بعد تحقق
 از آنرا گیرد و علی تصریح بمقامی شئی من التركة نگرداند و حکم شان اعم است
 از آن بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه هر قدر که ترکه و فایان بکند
 بهمان نسبت فک لازم خواهد بود و ملوک در فکحت از باقی قیمت سعی
 در اکتساب میکنند چنانچه محقق علیه الرحمه در نافع نقل کرده و رسیدند
 علیه الرحمه در شرح میفرماید که بر قائل اینقول اطلاعی حاصل نگردیده
 چنانکه شیخ شهید ثانی هم در مسالک باین معنی تصریح کرده و بعد نیست که
 او فضل بر آن نشان داده باشد لکن قول او من کل وجه مطابقت باین
 حکایت ندارد و چون بعضی از علما آنرا قول ثالث قرار داده اند و قول
 مشهور خالی از قوت نیست و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور تأیید قول ثانی
 میکند لکن معارض است بجموع خبر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و از جمله فروع
 این مسئله است آنکه مالیک متعدد از اقربای میت پذیرد و نصیب بعضی از ترکه

وفا بفلک آن کند و نصیب بعض دیگر وفا کند پس بنا بر قول ثانی خریدن بر دو
واجب است و بنا بر قول اول خریدن ثانی لازم نیست و در خرید اول و ثانی
است یکی است که فلک و هم لازم نباشد بعلت اینکه ترک از فک جمیع و رتبه
فاصل است و دوم آنکه خریدن آزاد کردن او لازم است از جهت عموم نفس
و فرق است در میان ثرا و آنکس که نصیب او وفا بفلک او کند و کسی که حصه
او وفا نمی کند چه فلک بعضی اجزای آن و بعضی مستلزم ضرر است بر مالک
بحر و تجمیع الشتر که فيه و از آن جمله است اینکه ترک بقیعت قریب مثل سپر
رفا کند و بقیعت بعید مثل او و فاکند پس بنا بر قول اول خریدن بعید لازم
است نه قریب بنا بر قول ثانی بالعکس یعنی فلک که بجز اجزای مقدم است
بر فلک بعید بلکه بنا بر قول اول محتمل است که ثرا و بعید لازم نباشد و رتبه
معا با هم عائد شود و سید سند علیه الرحمه این جهال ضعیف دانسته هرگاه
این را دانستی پس بدان که وجوب فلک ابوین محل خلاف نیست و
روایات کثیره در باب مادر و اود است و بسبب اجتماع پدر و کب پدر هم
با و ملحق است یا آنکه تصریح حکم پدر نیز در بعضی اخبار معتبره وارد است با عدا
ابوین از وراثت نسبی در فکشان اختلاف واقع است بعضی مثل ابن
بابویه و سلا مطلقا فلک لازم ندانسته اند و بعضی بر آنند که فلک لا
لازم است نه دیگر تا خوب و جمعی این فقه اند که فلک اقربا نسبی مطلقا
واجب است و این قول خالی از قوت نیست اما فک زوج و زوجیه محقق

علیه الرحمه و مختصر در آن تر ذکر کرده و فعل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 چنانچه در خبر صحیح آمده دلالت بر فک و جه دار پس زوج اولی خواهد بود
 بفک به افتی فی المفاتیح و شرحه بانکه قائل بفرق نیست و در کفایه و محکم
 زوج تأمل نموده بمنع الاولویه و از صحیح دیگر استفاد میشود که حاجت بفک
 زوج نیست و ترک با نام وقت منتقل خواهد شد و هرگاه فک زوج واجب باشد
 پس فک زوج بطریق اولی واجب نخواهد بود و الاجتماع کالاجماع و فعل جناب
 امیر علیه السلام احتمال تبرع دارد و توریث باقی مجاز امحول بر عطیة می تواند
 بانکه اصل عدم جواز اجبار است بر مولی در خصوص بیع پیش از ثانی خالی از
 قوت نیست اگرچه احتیاط در صورت رضای مولی در فک و چنان است
 و از جمله موانع که و راسی موانع ثلثه است یکی تعان است و دیگر غیبت منقطع
 و دیگر سقوط حمل و این سه هم ضمن مسائل سابقه گذشت و دیگری دین
 است و ذکر آن در بنیقام اهم است عموم البلوی الحاحه پس بانکه کسی که
 بیرون و بر او دین ستغریق ترک باشد پس علامه حلی علیه الرحمه در قواعد
 فرموده است که اقرب است که ترک بجز موت بورثه منتقل نشود و لکن آنها
 ممنوع اند از تصرف در آن چنانکه در رهن است تا وقتی که آنرا واکند خواهد
 ازان بدهند و خواه از غیر آن بعضی گفته اند که در صورت مرقعه مال میت
 بر ملک باقی خواهد بود و بوارث منتقل خواهد شد و فائده هر دو قول در
 صورتی ظاهر میشود که مال واقفونی بهر سه مثل انیکه جماعتی در آن
 ۱۰۶

که بار آورده و یا جوی افشانه شده که حامله شود پس بنا بر قول اول زیادتی از مال و زنی نیست که او عاقل
 و مضطربان بآن متعلق نمیشود و بنا بر قول ثانی دعوی مضطربان بآن مثل اصل است متعلق نخواهند
 اگر و بن مستغرق که نباشد بخلاف این باشد بوجه منتقل خواهند آمد مقدار که در مقابل این
 است حکم مال نیست بود و تمام که مثل هر چنان بود و فاضل خمسانی علیه الرحمه در اصل مسئله حکم
 نموده و قول ثانی را نپذیرفته و در صورت عدم استغراق منجر از آن تصرف علی الاطلاق یا در آنچه
 مقابل این است خاصه دو احتمال نوشته و در اصل مسئله در نظر فاضل اول ظاهر است و در صورت
 عدم استغراق ثانی فاقا لفضل الخراسانی علیه الرحمه از این میت متعلق نمیشود بوارث مگر
 بقدر ترک میت فائده متعلق علیه و معاده شکوک الاصل علیه و چونکه فرض التعلق بخصوص حجر
 از ترک نیست پس فائده از آن تا بهر کامی بقدر فائده این باقی ماند ممنوع نخواهد بود بلکه
 هر گاه فی الجمله و بعد از او شوهر او که مشغول الذم بهر باشد و زنی را طالع شود پس فیرضه
 نشان ترک شوهر محاسبه بر این نخواهد بود که او لا فیرضه متروکات چه از هیچ کند بعد
 آن سهام شش همدار از آن سابقا نماید بعد سهام باقیه ترک شوهر را بر زن و تحت کفایت مسائل که
 عاید فوت و شوهر و برادر و دیگران هر که نیست پس اصل مسئله از دو قسمت قطع آن تا پس
 زوج که پنج تا است این فیرضه قطعی شود و متروکات شوهر را بر پنج منقسم ساخته بوزن
 زوج میدهند و بکذا اتمه بدانکه ممنوعیت از میراث را تعبیر میکنند از آنکه
 و منقسم میسازند یکی حجبان است و دیگری حجب نقصان با حجبان حجب
 طبقات مراتب حقیر است مراتب متاخره مثل حجب بن و اولاد و آن ثلث
 است و حجب اولاد و حجب اعمام احوال او حجب آنها را با ب لار او گذاشته

مراتب اولاد کما سلف و همچنین حجب اقرب هر مرتبه بعد از آنرا نصف آن
 پس اولاد صلب اگر چه از نامات باشد حاجب اولاد اولاد اند و اولاد اولاد
 حاجب اولاد اولاد اولاد و کذا و ابوين حاجب اینها نیستند الا علی قول
 الصدوق و اخوه عیانی حاجب اخوه علانی اند و اخوه مطلقا حاجب
 اولاد اخوه و کذا فی المراتب المتنازله و اجداد میت حاجب اجداد
 اب ام اند و کذا فی المراتب المتصاعده و همچنین در عمام و احوال الایام
 و همچنین محجوبیت بالکفر والرق و الحمل و ما شاکل ذلک تفصیل اینهمه در مطاوع
 مباحث سابقه گذشته است و اما حجب نقصان پس در سه صورت
 واقع میشود یکی آنکه اولاد میت حاجب زوج و یا زوج او و میت و یا میت
 اعلی الی اللہ و دیگری حجب اولاد میت مادر را از فرض اعلی او
 که ثلث است بسوی فرضیه ادنای او که سدس باشد اگر چه بسبب
 در بعض صور چیزی رسیده از سدس با و عائد شود و دیگری حجب اخوه
 است مراد میت را از مازاد علی سدس اگر چه خود محجوب اند بحجب
 حرمان لکن وجودشان بشرطیکه سبق ذکر یافت برای مادر بسبب
 حجب نقصان است خامنه در بیان مناسحات و مراد از آن یمتقاک
 است که شخصی بمیرد و ترک او تقسیم نشده باشد بعد از آن بمیرد دیگری از او
 او پس کسی غرض متعلق میشود تقسیم هر دو فرضیه از یک اصل پس اگر وارث و
 استحقاق متحد باشد پس بمنزله فرضیه واحد خواهد بود و محتاج بمحل جدید خواهد بود

فردا از اتحاد و ارث است که وارث میت ثانی بمعینه وارث میت اول باشد
 و از اتحاد استحقاق است که جهت موجب استحقاق میراث در هر دو یکی
 باشد مثل نبوت و اخوت و زوجیت و مانند آن چنانکه مروی بمیرد و بگذارد
 چهار برادر و دو خواهر که همه اینها علی بنی باشند یا فقط مادری باشند پس میرند
 و برادر از آن و یک خواهر و برای آنها و ارثی سوای و برادر و یک خواهر
 نباشد و بصورت مال میان آنها لکدر مثل خط الاثین تقسیم میشود اگر
 همه اینها علی باشند و همه برابر خواهد رسید اگر اخیا فی باشند و هر که آنها
 بمیرد و بمیرد و مصلح کان لم یکن خواهد بود پس گویا میت اول و ارثی
 سوای اینها لکدر است و اگر وارث مختلف باشند استحقاق مثل
 اینکه مروی بمیرد و دو پسر وارث گذارد و یکی ازین هر دو پسر بمیرد و پسر
 خود را بگذارد پس جهت استحقاق در هر دو یکلیت آن نبوت است
 و وارث مختلف است زیرا که وارث اول پسر او بود و وارث ثانی پسر
 آن پسر و اگر بالعکس باشد مثل اینکه مروی بگذارد سه فرزند را بعد از
 یکی از آنها بمیرد و غیر از برادران کسی بگذارد و او نباشد پس جهت استحقاق
 مختلف است زیرا که در فرض اولی جهت ارث نبوت است و در فرض ثانی
 اخوت و ارث متحد است و اگر جهت ارث و خود وارث هر دو مختلف باشند
 مثل اینکه مروی بمیرد و فرزند و پسر و دختری را وارث گذارد من بعد از آن
 پسر و دختر را وارث گذارد زیرا که جهت استحقاق ضعیفه در فرض اول

زوجیت بود و در فرض ثانی جهت استحقاق اولاد نبوت است و ارث میت اول
 زوج و اولاد بود و ارث میت ثانی اولاد فقط پس اگر فرضیه ثانیه از فرضیه
 اولی درست است آید منزله فرضیه واحده خواهد بود و آن در صورتی است که فرضیه
 ثانیه بانصیب میت ثانی از فرضیه اولی مماثل باشد یا مستند خل در آن مثلاً فرضیه
 در ماخن فیه نسبت و چهار است چه اصل فرضیه از نسبت تا بود و یک سهم از آن
 نصیب و وجه و هفت سهم از آن نصیب و اولاد و عدد سهام شان سه تا است
 پس نسبت را در سه ضرب کردیم نسبت و چهار شد و نصیب و چهار از آن سهم
 است و ارث او منحصراً در سیر و دختر و سهام شان مماثل نصیب است پس
 فرضیه سابقه کافی خواهد بود و تقسیم سهولت باجم خواهد رسید و اگر نصیب
 میت ثانی با سهام ورثه او مماثل نباشد و نه این مستند خل در آن پس لا محاله
 منکسر خواهد شد بود و نه او و درین هنگام فرضیه او را نسبت به ورثه او مستقلاً
 تصحیح خواهیم کرد و سهام ورثه او را مشخص ساخته این فرضیه را بانصیب میت
 از فرضیه اولی نسبت خواهیم داد که موافق است یا مباین پس اگر مباین باشد
 فرضیه ثانیه را در فرضیه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر توافق داشته باشد جزو
 و فاق فرضیه ثانیه را در اصل فرضیه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر نصیب است
 ثانی از فرضیه اولی که درست است در فرضیه ثانیه مستند خل باشد حکم
 توافق بالمعنی لا عم جاری خواهد شد مثل آنکه شخصی میرود و پدر و مادر و
 را بگذارد و بعد از آن پسر و دو بگذارد و پسر و دو دختر را که در صورتی است

پذیری اصل فریضه از عدد در وسط نشان که از دست ضرب می کنند و از مخرج
 تقسیم صحیح می شود و نصیب مخرج از آن شش است و فریضه او چهار است
 و در میان نصیب و فریضه توافق نصف است جز و وفق فریضه را که
 دو است در فریضه اولی که دوازده است ضرب کردیم است و چهار شد
 و از آن تقسیم صحیح می شود و همچنین هر قدر که از طبقات پائین روند همین ضابطه
 فریضه ثانی و رابع را انصافا درست کرده نصیب است ثانی و ثانی
 و رابع که درست است نسبت داده جز و وفق را در صورت توافق
 و نحو فریضه را در صورت تباین در فریضه اولی ضرب نموده حاصل را
 قسمت کنند و طریقه تصحیح و این در مقدمات تفصیل گذشت فلا حاجة
 الی اعاده تحت بدانکه از لواحق مقام است اینکه کسی صیت کند
 که شخصی اجنبی امثل حصه بعضی رفته بدهند پس در صورت استخراج
 سمله محتاج بزرع غایت خواهد بود مثلاً کسی صیت کند که زید را بجز
 نصیب سپهرم بیداد و موصی بمیرد و بگذار و یکزوجه و یک پسر و
 یک دختر پس اصل فریضه با قطع نظر از وصیت از نسبت و چهار است و
 بر عایت وصیت و احتمال دارد یکی اینکه نقصان حصه موصی له
 رسدی بر همه ورثه عاید گردد و دیگر اینکه نقصان آن بر غیر زوجین وارد شود
 و اول اوضح است و بنا بر آن تصحیح فریضه از مسمی هست خواهد شد اگر چه
 اجازت دهند و الا از سی و شش طریقه تصحیح این نیست که اولاً با قطع نظر از

و نسبت صحیح فریضه نمایند و بعد از آن بعد و سهام شش سهم دیگر بر فریضه
 بیفزایند که بمقدار مجموع آن فریضه حصیت خواهد بود و نقصان جمیع ورثه
 عاید خواهد کرد و بدینکافی العول عند العامة مثلا در مثال مفروض اصل فریضه
 از نسبت و چهار است و نصیب پسر از آن چهار و سه پس برای موصی که
 چهار و سه سهم بر اصل می افزایند یکی می نوشت سهم میشود و چون که چهار و سه از ثلث
 سی نوشت بیشتر است پس لا محاله اجازت ورثه در کار خواهد بود پس اگر سهم
 اجازت دهند همین فریضه کافی خواهد بود و حاجت باعمال دیگر نخواهد شد
 و اگر اجازت ندهند بکلیه حصیت را رد کنند حکم آن هم شکالی ندارد چه درین
 صورت و حصیت و غیر از ثلث نافذ نخواهد شد پس الحال می باید که فریضه را
 از سه فرض کنند و یک حصه بموصی بدهند و دو حصه باقی اگر بر ورثه
 نشود و فیها و الا اینکه ندک ایا بفریضه نشان تباین دارد یا توافق بر تقدیر اول
 فریضه آنها را در سه ضرب کنند و بر تقدیر توافق و فاق آنرا در سه ضرب
 کنند و آنچه حاصل شود فریضه رد خواهد بود پس در مثال مذکور سی و شش
 سهم صحیح خواهد شد و بر تقدیر یک بعضی رفته اجازت دهند بعضی
 امتناع نمایند از همتی زیاده رد صحیح فریضه رد خواهد داد و آن چنانکه جمعی
 از علما تصریح کرده اند آنست که اول فریضه و حصیت و فریضه رد و حصیت
 هر دو را صحیح نمایند چنانکه اشاره بان گذشت بعد از آن بگرداند که نسبت
 بین این دو فریضه و حصیت و فریضه رد بمبائنت است یا توافق بالمعنی الا هم پس

اگر تباين باشند یکی از آن هر دو فرضیه را در یکی ضرب نمایند و اگر توافق باشد
جز و وقتی یکی از دیگری ضرب کنند پس آنچه حاصل ضرب باشد فرضیه مطلوبه خواهد
بود که سهم محیر و غیر محیر از آن تشخیص میتوان و در طریق تقسیم است که در صورت
تباين نصیب غیر از فرضیه اجازت گرفته در مسئله رد و نصیب غیر محیر را از
مسئله رد در مسئله اجازت ضرب کنند و در صورت توافق گرفته میشود
نصیب غیر از مسئله اجازت و ضرب کرده میشود و فرق مسئله رد و ضرب کرده
میشود نصیب غیر محیر یا فرق آن بوقوع مسئله رد یا در مسئله رد حاصل ضرب
هر یک میدهند و موصی له را آنچه بعد دادن هر یکی از ورثه باقی نماند میدهند
اینست ضابطه تقسیم سهم بین شرکاء مذکور چونکه فرضیه اجازت و وصیت با
فرضیه رد و وصیت نسبت توافق نصف دارد پس سهمی است را نصف سهمی
و شش که عده است ضرب کرده شد شش صد و هشتاد و چهار سهم حاصل
شد و همین است فرضیه مطلوبه بکذا مسئله الاجازة فی سهم ۲۸۴

المی زید	ابن	بنت	زوج	موصی له
۱۴	۴	۳	۱۷	۱۷
زید مسئله الردین ۳۶ توافق بالنصف ۱۸				

ابن	بنت	زوج	موصی له
۱۴	۴	۳	۱۶
۲۵۲	۱۳۳	۵۴	۳۱۲

پس برای پدر که غیر است از مسئله اجازت چهارده است از مادر و غیر و فرق
مسئله رد که عده است ضرب کردیم دو صد و پنجاه و دو حاصل شد غیر
بن

بنت که تخیر نسبت آنچه از مسلم رسیده بود در نصف اجازت که تفرقه است
 ضرب بنود یکصد و بیست و پنج حال شد و آنچه بوجه تخیر رسیده از آنجا
 در نصف مسلم اجازت ضرب باقیمانده و هفت حاصل شد و مجموع این تمام چهار
 و هشتاد و دو است پس آن فرضیه مطلوبه و صد و هشتاد و دو باقی ماند و آن حق موصی
 خواهد بود و آن از ثلث فرضیه مذکوره که دو صد و بیست و هشت است بقدر
 چهارده زائد است و آن از نصف پس سبب اجازت پس را و عاید شده و طریق دیگر
 که از سوا حق وقت است و لعل اخضر است که اولاً فرضیه اجازت چنانکه گذشت
 درست سازند و بعد آن بینند که نصیب موصی از ثلث می فرایند یا نه اگر کمتر باشد
 یا بقدر ثلث یا بعد پس حاجت استخراج فرضیه دیگر خواهد شد و اگر زاید بر ثلث باشد
 پس اگر فرضیه مذکوره مخرج ثلث نیز باشد و ثلث صحیح داشته باشد و الا آن
 فرضیه ادر سه ضرب کنند و بعد آن بتفریق معلوم کنند که زیاده یا نقصی است ثلث
 بچه مقدار است هرگاه آنرا شخص کنند بکنند که زیاده یا اصل فرضیه قطع نظر از سهام
 موصی که نسبت دارد و اگر نسبت برابر داشته باشند فرضیه اصل او در فرضیه اجازت
 ضرب کنند و اگر نسبت توافق و لو بالمعنی الاعم داشته باشند جزو فقی فرضیه
 اصل او در فرضیه اجازت یا بالعکس ضرب نمایند پس آنچه حاصل شود فرضیه مطلوب خواهد
 و کیفیت تقسیم آن نیست که آنچه از فرضیه اجازت بهر یکی رسیده باشد از آن مضر
 فی اصل فرضیه او و فقها برای هر واحد از ورته و موصی که استخراج می کنند و بعد
 آن بقدر ثلث موصی که بدون هر حاجت میدهند آنچه زاید است بر ثلث از آن اصل

فرضیه شصت یکند خارج شصت اسم واحد بر داده بقتب جم صل فرضیه سیام
 ورنه قرار میدهند و بر نصیب شان می افزایند مگر بخیر که آنچه برای او ازین شصت
 برآمده ثلث مال که بموصی له داده اند می افزایند و قیوم آنرا ۹۸۸
 میزد المسله ۲۸ ضفنا الیه شصت اسم الاین ۳۸۸ حاصل ۳۸۸ فرضیه ۱۱۲ فرضیه ۱۱۲ حاصل

زوجه	ابن	بنت	موصی له مثل سهم الاین
۹	۶۲	۲۱	۱۸

تفریق ثلث ۳۸

با سهم فرضیه ۲۸

بسیما توافق بالربع

حاصل سهم بالفرضه الثانیة

فی الوفق المذكور

۹۸۸

موصی له ۲۵۲

تفریق ثلث باخذ ۲۸

تفریق سهمی العیة الجیرین ۲۸

تفریق سهمی العیة الجیرین ۲۸

اضفنا الی الثلث اعمی ۲۸

جمع العیون ۲۸

۱۲۶

مخیر خیر

جمع العیون ۱۳۳

۱۳۳

۲۵۲

مخیر خیر

اضفنا الی سهم موصی له بقی حاکان

۲۵۲

۵۸

مخیر خیر

جمع العیون ۵۶

۵۶

و از توابع مقام است معرفت سهام ورنه از ترک بعضی غناضق مقدار حصه وراثت
 از ترک چه لازم نیست که عد مال متروک مطابق سهام فرضیه باشد بلکه اکثر است که
 زاید یا ناقص میشود و حاجت متعلق میگردد بدریافت حصه وراثت از ترک پس
 بدانکه محقق هر در شریع و علامه هر در قواعد سه طریق برای آن کرده اند اول
 اینکه نسبت دهند سهام هر وراثت را بسوی فرضیه هر نسبتی که مشخص شود و همان
 نسبت از ترک را و بدهند مثل اینکه فرضیه زوج و ابون ارشش سهم هم میشود

لهم

سهم از آن برای شویبر و آن مضاعف فرضیه است پس شویبر نصف متروک یا یکمتر
هر قدر که باشد از برای در دو سهم است و آن ثلث فرضیه است پس ثلث متروک که
را یکمتر و کانا کانا و از برای پدر را پنج باقی است که آن یک سهم یعنی پدر
فرضیه است پس سهم سس که را می گیریم مخفی نمائیم که بطریق در ذوی المفروض
خالی از تطویل بلا طائل نیست چه سهام مفروضه مخفی است از شناختن نسبت
اری کسانیکه بقربت وارث میشوند گاه است که برای ایشان حاجت میباشد
نسبت میشود لکن لازم نیست که سهام شان نسبت بفرضیه که منطبق باشد
پس تقدیر که منطبق باشد مضایح حصص واضح است بر تقدیر که اصم باشد
شناختن نسبت بطریق رسمی تقلیل السهام خالی از فائده نیست و اگر خواسته
باشد بکسر مضاف از آن برداشته تا مضبوط آن سهل شود طریق دیگر آنکه ترک
را بر فرضیه قسمت کنند پس خارج قسمت ادر عدد سهام هر وارث ضرب
کنند آنچه حاصل خواهد شد نصیب آن وارث خواهد بود از ترک مثلاً متروک است
و چهار دریم است فرضیه بر شش سهم چنانکه گذشت پس هر گاه ترک را بر شش
قسمت کنند خارج قسمت در مقابل هر سهمی چهار تا خواهد بود پس آن خارج قسمت
را در سه سهم زوج ضرب کردیم و از ده دریم حاصل شد پس همین مقدار است
نصیب و از ترک و ضرب میکنیم در واحد که نصیب پدر است از فرضیه چهار تا
حاصل میشود و همان نصیب و است از ترک و ضرب می کنیم در دو که نصیب مادر است
پشتت حاصل خواهد شد آن نصیب و است از ترک طریق دیگر آنکه ترک را در عدد زوج

ضرب میکنند از او را چهار سید است و هر یکی از این ضعیف پس پنج حاصل شود و سید یکی از این
 سهام و ضعیف پس پنج خارج شود و همان ضعیف در ثلث خواهد بود و ثلث آن که وارث
 نیز وجه است و پدر و مادر و ترک است در هم پس ضعیف از دوازده خواهد بود و سهام
 زوجه از آن سه تا ضرب می کنیم این سه را در سبب شصت میشویم و باقیمانده می کنیم از این
 دوازده خارج قسمت پنج ناست پس هر چهار از ترک که بخوریم خواهد رسید و اگر برای
 مادر چهار سهم است از ضعیف ضرب می کنیم از او سبب هشتاد و میرسد قسمت می کنیم از آن
 بر دوازده بخش صحیح و دو ثلث خارج میشود پس برای مادر از ترک که بخش در هم دو
 ثلث خواهد بود و از برای پدر از ضعیف پنج سهم بود و ضرب کردیم از او سبب صد
 حاصل شد قسمت کردیم از او بر دوازده هشت و یک ثلث خارج شد پس همین
 پند از ترک خواهد رسید اگر در ترک که با صحاح کسری بوده باشد پس تمام که را از اصل
 آن کسر بکنند باین پنج که خارج کسر در عدل تروک ضرب کنند بعد از آن کسر که را بر
 حاصل ضرب بگیرند و عمل کنند در مجموع عملی که در صحاح گذشت پس پنج مجموع شود
 هر وارثی قسمت کنند از او بر پنج کسری که در کسریه بیار و نصف بیار باشد همه
 نصف میکنند پس چهل کسری می افزایند و عمل میکنند در آن مثل عمل صحیح و پنج خارج
 میشود برای هر وارثی از این عدد موقوفه قسمت میکنند از او بر دوازده خارج قسمت ضعیف
 و از آن بیار باشد و خبر ترک که اگر کسر ثلث باشد که را اثلاث مینمایند و همچنین تا عشر و اگر
 عشر کسر شود عشر باشد ارجاع آن کسر مضاف یک کسر موقوفه تواند شد مثل این عمل
 هم چهار تواند شد الا حکم کسری عدلی بعد تحصیل مخارج آن مثل کسور خواهد بود.

[illegible]

فنب
۲۹۷۳۴۵

CALL No. { س ۲۲۱۱ ACC. NO. ۷۸۲۰

AUTHOR ج ۲۲۱۱ ج ۲۵۱۱

TITLE روضة الاحکام : مقصد چارم



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.